

۱- « جرج براون معاون حزب کارگر انگلستان به گلداما ایر گفت: چطوری خوشگله ؟ »

۲- موشه دایان گفت ما طالب صلحیم .

۳- « جرج براون گفت انگلستان حامی اعراب است »

- جراید

کاکا - دنیائی که صلح طلبش این باشه، طرفدار اعرابش هم تو -

خوشگلش هم بهتر از این نمیشه !!





شناخته شد.
- عشقش در این حزب
لشاکه علاقه کامل به سکه
- ولی بعضی وقتها
عشقش را کامل در لباسیه
* * *
کتاب: آنچه پادشاه را
باید بداند را خواندی؟
احتیاجی به خودت داشتی؟
خودم خوب میدونم که اگر دش
راست داشته باشی، گزندش
قدش، پارک کردن منوچه،
دور زدن قدش، مسافرت
جریبه داره، عقب او رفتن
زندان داره، سرعت قدش،
سخت منوچه، عقب ماندن
قدش، خلاصه... پشت رل
نفسش دوست داره!

- هر وقت خدمتتون میرسم
واقعا کسب افتخار میکنم.
- آگاه از عوارض جدید
کسب که شهرت و شهرت
کرده اطلاع داشتی این
بک کسب را میپوشی
«خداش»



مقامات عراقی به همه مشکوک اند - جرایم
لیکتر بش به حسن البکر - قربان مکه از خودتون شک دارید!

در حاشیه مسافرت نخست وزیر به استان سیستان و بلوچستان
سیستانی - میبای بریم تخت وزیر رو ببینیم!
بلوچستانی - توهم دل خوشی داری ها آخه تخت وزیر
مکه واسه آدم نونو آب میته!

خط کمر بندی
«مرشد»
خطی که از آن هیچکس راضی نیست
بر بنده نشان بده که بینم او کیست
منم که این خط کمر بندی چیست؟
یعنی مر از این خطوط راضی دیدی

مریض - آقای دکتر پام میخچه
شده چیکار کنم؟
دکتر - «گفتنی نیست» بپوش!

مقتضی
الاستیک



«حسن البکر گفت: گردن همه
مخالفتان خود را میزنم» - جرایم
راه خودکشی
یک نفر از اهالی بغداد
داشت چون قصد خودکشی با زهر
دوستش دست او گرفت و گفت
با چنین وضع درهم این شهر
خودت را بکش و دار زدن
نه بپنداز خویش را در نهر
کن به «البکر» چه نگاه که هست
بهترین راه خودکشی در دهر

لاغری ناخفا
درجلسه شورای عالی انجمنهای محلی گفته شد که ناخواه
را «لاغر» میکنند!
با تحقیقاتی که از طرف ما بعمل آمد، معلوم شد که
آنها در مورد لاغر شدن ناخفا مقصر نیستند، بلکه ناخفا
آنها از نظر علاقهای که به زیبایی دارند مخصوصاً رژیم
آلی گرفته، از خوردن «گندم» امتناع میکنند تا لاغر و
مطالع مد روز بشوند!

منار یخ زده!
از سپهر کج مدار و روزگار یخ زده
روزی مردم شده شام و ناهار یخ زده
گوشتهای منجمد را بسته بندی میکنند
تا به شهر ما رسد از هر دیار یخ زده
مردم بیچاره هم از لاعلاجی میخورند
صبح و ظهر و عصر و شب هر زهر مار یخ زده
هر چه سیالات آوردن آنها توانگرها خردند
ماهسان منجمد یا خدایار یخ زده
چیده یکسو پرتقال یخ زده میوه فروش
یکطرف تاریکی و سب و انار یخ زده
بس غذای یخ زده خوردم پروژوماه و سال
در شکم بود از یخخاری شد بخار یخ زده
در میان یرف ماندم چونکه گفتم همسر
در قطار یخ زده با همقطار یخ زده
فصل یخ بندان و سرما کی زند چنگی بادل
شعر و آواز خنک با چنگ و تار یخ زده
نیست یک جنبه از سرما ولی در سبزوار
کله شقی بین گسب منجمد منار یخ زده!



سر مقاله توفیق...

خواهش دوستانه از آقای رونالد هانسن

آقای رونالد هانسن کارشناس سازمان ملل و طراح برنامه « تأمین مسکن ارزاقیت » که در تابستان گذشته برای بررسی وضع مسکن و ارائه طرحهایی درباره احداث واحدهای مسکونی ارزاقیت به ایران آمده بود در گزارشی که اخیراً تسلیم وزارت آبادانی و مسکن نموده ، یادآور شده که : « ایران در طول دوره برنامه چهارم عمرانی احتیاج به احداث ۵۰۰ هزار واحد مسکونی دارد و اینکه واحد های مسکونی مورد نیاز را کارشناسان دیگر فقط ۳۲۰ هزار برآورد کرده اند چهار اشتباه شده اند ! »

و سپس متذکر گردیده که وزارت آبادانی و مسکن باید بیشتر فعالیت خود را روی کار « تهیه مسکن » قرار دهد و الا بهتر است وزارتخانه دیگری بنام وزارت مسکن تشکیل شود !

مادر عین حال که حرفهای آقای رونالد هانسن را درست قبول داریم از ایشان دوستانه خواهش میکنیم که از این پس دیگر درباره تأسیس وزارتخانه جدید یا تذکر ندهند زیرا ما ماشاءالله هزار ماشاءالله دست به وزارتخانه سازی و ما آقدر خوب است که با یک اشاره ، دهتا وزارتخانه درمابیه (مسکن سازی) بسازیم ولی یک واحد مسکونی هم محضاً بسازیم !

و اما در مورد اشتباه کارشناسان ، باید با اطلاع آقای طراح سازمان ملل برسانیم که بفرض اینکه نظریه جنابعالی درست باشد و کارشناسان وزارت آبادانی و مسکن اشتباه کرده باشند باز چیزی گیر ما نمیآید ، چون یک ضرب المثل قدیمی ما میگوید : « شتر رسیده به یک قاز ، یک قاز کوفه » بعبارت ساده تر : تعداد واحد های مسکونی مورد نیاز از ۵۰۰ هزار رسید به ۳۲۰ هزار ، همین ۳۲۰ هزار کوفه جنابعالی یکجوری حرف میزند که انگار این ۳۲۰ هزار واحد در حال درست شدن است ؟ نه برادر ! موضوع را خیلی جدی نگیرید... اگر شما گفتند تشریف بیاورید اینجا و مطالعه ای درباره واحد مسکونی مورد نیاز ما بفرمائید نه از این نظر بود که این خانه ها دست بنقد ساخته شود ، بلکه برای این بود که نتیجه مطالعات سرکار مورد مطالعه قرار بگیرد و عده ای را سرگرم کند ! و الا فرصتی برای خانه ساختن در بین نیست. دلیلش هم این است که وزارت آبادانی همانطور که از اسمش پیداست ششادنگ سرگرم کارهای و آبادانی است و دیگر فرصتی برای کار های دیگر ندارد البته اگر این اصل را قبول داشته باشیم که « خانه سازی » جزء « آبادانی » نیست !

یکی میخواست شغلی در وزارتخانه بگیرد باو گفتند : باید زبان فرانسه بلد باشی ، گفت : هیچ مهم نیست تا فردا یک کاریش میکنم !

البته یاد گرفتن زبان فرانسه آنقدر آسان هست که بشود یکروز آن را یاد گرفت (!) ولی خانه ساختن با یاد گرفتن زبان فرانسه خیلی فرق دارد چون اگر میخواهد ، هیچ میخواهد ، آهک میخواهد ، آهن میخواهد ، چوب میخواهد وقت میخواهد ، مطالعه میخواهد و عده دادن میخواهد و هزار عامل معطلی زای دیگر میخواهد مخصوصاً که خانه ارزاقیت هم باشد ! الکی که نیست ظرف سه چهار سال تمامش کنند ! « کاکا توفیق »

انگولکچر

● کیهان : فرانسه آخرین مدل «میراث» را محرمانه به مقامات عراقی نشان داد .

انگولکچر : کاش بریزیت باردو ، رو هم محرمانه بمان نشون بده !

● اطلاعات : هویدا و هیئت دولت در راه زاهدان به زابل چند بار از اتوبوس پیاده شده و به نیازمندیهای مردم رسیدگی کردند .

دکتر معولی : حالا تو از کجا فهمیدی برای دفع « نیازمندی های مردم » بوده برای کار دیگه نبوده ... ؟

● خواندنیها : شورای ایمنی بریتانیا عقیده دارد که چنانچه در جایی آتش - سوزی شود ماکسی ژوپ پوش های بیشتر در خطر خواهند بود .

انگولکچر : آتشش رومینی ژوپ - پوش ها بیامی کنند ، خطر ش ماکسی ژوپ پوش هارو تهدید می کنه ... ؟

● ایران : از امر دی هنگام مسواک کردن ، مسواکش را بلعید .

کاکا توفیق : عجب دنیایی اینهمه بیت المال را می بلند آب از آب تگون نمیخوره ، ولی تا به مسواک بی قابلیت بلعیده میشه زود صدش درمیدار !

● سپیدوسیاه : با مذاکرات چین و آمریکا سه نوشت جهان زیر و روی می شود . کاکا توفیق : با مذاکرات سازمان آب و برق و تلفن هم خیابون های تهران !

● نشریه مذاکرات مجلس : « عباس میردائی » گفت ما اجازه داریم اگر چیزی به عقلمان رسید آزادانه بگوئیم .

انگولکچر : او نامید و نستن اجازه دو به کی بدهند !!

● بانوان : « فرهاد » از شرایط یک نامزد و شوهر آینده چه دارد ؟

گمشیز خانوم : فقط یک « تبشه » !

● روشنفکر : بریزیت باردو چند بار ازدواج کرده است .

دکتر معولی : ماشین حساب (I.B.M) را بیار تا بکم !

● اطلاعات : حزبی بنام حزب سکس در انتخابات ریاست جمهوری آلمان شرکت می کند .

دکتر معولی : بامید رئیس جمهور شدن « پرنسپلنت را کوئل ولش » !

« انگولکچر »



« هویدا گفت من بفکر عمل کردن هستم . » - جراید

کاکا - از من میشنوی فکوشم نکن

بچان رسیده ز دست تو کار ما ای برف
بیاو بر سر مردم فرو میا ای برف
تو روسپیدی و مو در دیار ما آبی ،
سیاه روی کنیت به زیر پا ای برف
کسی ز آمدنت ، غیر برف پارو کن ،
نمی شود متمتع درین سرا ای برف
برو بسوی اروپا ، و یا به آمریکا ،
مگرد دور و بر اهل آسیا ای برف
برو به خانه اعیان تندرست و قوی
مشو هوار ضعیفان پینوا ای برف
رضا شده که خوردن چنان بفری تو لیز
که لنگش و پروپاک ، بر هوا ای برف
میسو آلت دست سه چار بچه شو
که از تو شیر بازند و ازدها ای برف
مگر از نیامدنت عده ای عزرا میگرد
مراسم آمدنت روز و شب عزرا ای برف
چو وضع بنده بینی ، ز شرم آبشوی
اگر چه روی تو باشد چوستک یا ای برف
تو عین رحمت حق ، ولی نه بهر حقیر
حقیرا چه بدین التفات ها ای برف ؟
کبیکه غرق گناهان بود ، چه حق دارد
که بهره ای برد از رحمت خدا ای برف
میا که میخورست از گرسنگی ، زیرا
که برف شیوه بود بهر من خدا ای برف

« خروس لای »



فیلم هفته

دنیای عوضی عوضی عوضی



جوجه اسدالله خوانساری

مناجات کارمند دو نپایه

ای خالق آفتاب و سایه ، و ای آفریننده کارمند دو نپایه ، بشنو از من چند شکایت و گلایه ، از منی که نه درم نه مایه ، و آبرویم را حفظ کن پیش در و همسایه !
اشل آفرینا ، حقوق رئیس زیاد و دلش شاد است ، همیشه خیکش پراز باد است ، دنیا یکام آدمهای حقه باز و شاید است ، تا وقتی وضع من درست نشود کارم دادو بیداد است ، چرا که حقوقم کم و خرجم زیاد است !
مقروض و گرفتار و عیالوارم من بی پولم و نزد اقبا خوارم من تعداد طلبکار ، شمردم دهنم بر سبدهای فقر بدهکارم من آفریدگار ، آنرا که پارتی کلفت است ، همه نعمتها برای او مفت است ، آنکس که مدیر کل با او دمساز است ، در ترفیع و اضافات بروی او باز است !
ای خالق کلاسور و پرونده انگاهی کن بحال بنده ، که نه حال گریه دارم نه حال خنده ، کسی هم نیست که پیرسد : عمو خرت بچنده ؟

بال سرنگر همسان کیلا حسن بی شبهه دگر نمیدهد لبه بین گفته است که لاحساب دوی رواندم لبه دهد جنس بمن درو تبسم ، آخدا ، عیال بنده به دو متر چیت نیازمند است ، گناهش اینست که زن کارمند است ، آنهم کارمندی مثل من که تنبانش بدون بند و چایش بدون قند است !
ای خالق عزایا و پاداش ، و ای صانع بهترین خوراک و آش ، جان کردی را من میکنم ، پاداشش را فلان مدیر کل میگیرد ! عاقل از مزایا محروم است و پاداش را فلان خل میگیرد !
هر گردن این بنده بود زحمت کار پاداش ، رئیس من بگیرد ، بسیار این رسم کجاست ای خداوند کریم من کار کنم از بخورد حاصل کار پروردگار ، تقاضای ترفیع میکنم میگویند : شامل قانون جدید استخدام است . در خواست وام میکنم ، میگویند پول صندوق تمام است . میگویم : وضع را روشن کنید ، میگویند : درست اقدام است !
الها ، کاش عوض کارمند دو نپایه شدن شاگرد قهوه خانه شده بودم ، اگر شده بودم در این سی سال صاحب خانه کاشانه شده بودم ... خدایا خودت بگو : شده بودم یا نشده بودم ؟
در کار خیر ، مگر ، عجب افتاده کارم به حسین و مش رجب افتاده از جمله بر رفتار صاحبخانه است زیرا که کرایه اش عقب افتاده

آمریکائی که یکی از دهات ویشنام را قتل عام کرده اند چاپ میشود و اخیراً نیز در روزنامهها خبری بود که دو آمریکائی در ویشنام متهم به تجاوز جنسی شده اند .

بنده میخواستم به ارباب جراید بگویم که این نوع خبرها دیگر نازکی ندارد اگر میخواهند دهان مردم از تمجب باز شود عکس یکی از آمریکائیها را که در ویشنام دست به تجاوز زده چاپ کنند ! «ریش سیاه»

«ناتی کوچولو»

شهر فرنگه اینجا از همه رنگه اینجا



شهر فرنگه

— بیا داداش نیکا کن : شهر فرنگه اینجا
جای نهنگ و گرگ و ، پیرو پلنگه اینجا
قلب به عده نرم و ، به عده سنگه اینجا
یکی است ، صاف و ساده ، یکی دو رنگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
یکی بود فراغم ، بساط عیش و نوش
یکی به ساز و ضرب ، حواس و فکر و هوش
یکی است ، پاک برزخ ، که کم شده فروش
یکی چو من کمیش ، همیشه لنگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
اونکه گرفته دیلم ، به فکر شغل و کاره
یکی ، بیسواده ، به کرسی اش سواره
بجای کار و کوشش ، بفکر شیشه دار
کله مرد دانا ، زین چیزا منگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
میره همیشه بالا ، در آمد و مقامش
ز باده های گلگون ، لب لب است جامش
مثل رجال و اشراف ، دنیا بود بکامش
هیچ ندازه غصه ، اونکه زرنگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا

«نخست وزیر
نسبت به شش سال قبل ، ده سال
جوانتر شده است»

نخست وزیر در سی سال دیگر!



خاتون

در باره :
پلیس مسلح آب



بمقتور اقدام اخیر وزارت ذوق و برق راجع به تشکیل پلیس مسلح آب و تدوین آئین فامه مربوطه ، مفسر آبکی ما نیز مقرراتی در اینخصوص وضع کرده که امید است مورد قبول وزارت ذوق و برق قرار گیرد :

ماده ۱- پلیس مسلح آب موظف است که آب درشك ، آب حویج ، آب آلو ، آب هندوانه و خلاصه تمام آبهایی که محصول آب میوه گیری است و حتی شیر پاستوریزه را که از فامیل نزدیک آب است و در آبکی بودنش شك نیست ، تحت کنترل شدید قرار دهد !

تبصره - پلیس آب در مورد کسانی که آبها را گل آلود می کنند تا بعد از آب گل آلود مای بگیرند ، هیچگونه مسئولیتی ندارد .

ماده ۲- پلیس مسلح آب حق دارد کسانی را که افار ها را د آب لمبو ، میکشند ، جلب کند و ضمن مجازات آنها طرز پاره کردن و دانه دانه کردن افار را به آنها یاد بدهد !

ماده ۳- پلیس مسلح آب موظف است که به تمام آب حوضی ها تذکر دهد که چون عایدی آنها برای یک زندگی مرغه کافی است حق ندارند بجز شغل آب حوض کشی کار دیگری انجام دهند !

ماده ۴- پلیس مسلح آب باید تمام آبدارخانه ها بجز آبدارخانه مجلس را تحت کنترل شدید قرار دهد .

ماده ۵- پلیس مسلح آب موظف است که «اوپارهای» دهات را در مورد آبیاری کشتزار راهنمایی کند ، مثلاً به آنها بگوید که اگر خود را در میان آب بیندازند خیس خواهند شد و اگر در زمستان چنین عملی انجام دهند سرما خواهند خورد !

ماده ۶- در مواقعی که سیلاب خیابانها را فرا میگیرد راهنمایی مردم و اتومبیل ها به بعد پلیس مسلح آب است ،

ماده ۷- پلیس مسلح آب حق دارد اگر دنیا را آب برد ، او را خواب ببرد !

ماده ۸- هیچکس حق ندارد بگوید چشم از تشکیل پلیس آب هم آب نمیخورد !
ماده ۹- پلیس مسلح آب هیچ گونه مسئولیتی در مورد کسانی که شکمشان آب میاورد ندارد .

« نازك نارنجی »



جلسه علنی روز یکشنبه به علت تعمیر کرسیها جهت زمستان، بطور ایستاده تشکیل شد و چون ایستادن سرپا تا آخر جلسه باعث خستگی و ناراحتی و کلا میگردد به موجب یک ماده خدعه که بقید سه فوریت تصویب رسید، قرار شد دو نفر دونفر «یار» شوند و هر ده دقیقه به ده دقیقه یکی از آنها سندلی شود و دیگری رویش بنشیند!

قبل از همه بادمجون و آمیرزا باهم یار شدند و بادمجون در نقش سندلی چار دست و پا روی زمین قرار گرفت و آمیرزا که غذا زیاد خورده و سنگین شده بود به محض نشستن روی سندلی، یک پای سندلی (۱) جرقی صدا کرد و آمیرزا که نتوانست تعادل خود را حفظ کند محکم بزمین خورد!

بقیه و کلا نیز که از سندلیهای متحرک ناراحت شده بودند نشستن روی زمین را ترجیح دادند فقط اوس عباس بود که چرخش را عوض کرسی زیر خود گذاشته و راحت روی آن نشست.

در اینموقع معاون نایب رئیس ریاست جلسه را بعهده گرفت و خطاب به منشی جلسه گفت:

— امروز چی داریم؟
— آمیرزا که روی زمین دراز کشیده بود بلند شد و گفت:
— امروز ته چین مرغ با سالاد (۱) داریم!
— آقا حواست کجاست؟ مقصودم اینه که در دستور چی داریم؟ گذشته از اون: منکه از شما نپرسیدم!

منشی بعرض رساند که چیزی در دستور نیست.
اوس عباس با بلند کردن انگشت اجازه خواست و پیشنهاد کرد که یک لایحه دولت را تصویب کنند.

مجید موسی — آقا جان لایحه نیست که ما تصویب کنیم.
اوس عباس — هر چه باشد از بیکاری که بهتره!... بعلاوه فردا پس فردا بالاخره یک لایحه بمجلس میاد دیگه، ما قبلا تصویب میکنیم که کارمون آسون بشه!

در این هنگام برای لایحه ای که دولت بدو بمجلس خواهد آورد رأی گرفته شد و از ۲۰۰ نفر نمایندگان حاضر در جلسه، ۲۲۰ رأی موافق بدست آمد (۱) و جلسه به خوشی و میمنت پایان یافت.

«خبر نگار پارلمانی توفیق: گل هلا»



تلفن و بادمجون

یک روز بادمجون میخواست با تلفن عمومی به پیازی اطلاع دهد که نمیتواند بمجلس بیاید لذا دو تا دوقرانی به قلک انداخت تا صحبت کنند. آمیرزا که آنجا بود پرسید: چرا عوض دوقران چهار قران میاندازی؟ گفت: امیر برای اوس عباس دوقران بپردازم و برای پیازی هم دوقران، پس در اینصورت فرق رئیس مجلس با وکیل مجلس چه طوری معلوم بشه؟ «درویش»



«علاوه بر مارات های مستقیم در آمد دولت از مالیات های غیر مستقیم نیز افزایش میابد» - جراید وزیر کدائی به مأمورین مالیه: — ... آقا یون، مستقیم و غیر مستقیم از شون مالیات بگیرین!

آزاد

— «روان» عامل آتش سوزی مسجد الاقصی رو به پهبانه ای آزادش کردن؟
— هیچی، گفتن از من آزادها «قلعی»

ثروت

— سو فیالورن گفته: من ثروتمند نیستم و نباید مالیات بدم، بنظر تو راست میگه؟
— دروغ میگه... لامصب از سر تا پاش ثروتمند، باز میگه من ثروتمند نیستم!
— هدی کوچولو»



با جایزه:

نفر اول: یک سکه طلا - فردوم: یک سکه نیم پهلوی طلا - نفر سوم: یک سکه برنز دهشاهی (۱)

مناظره پپ و عصای صدراعظم

اصفهان: «محمد علی معرفت»

پپ یکروز طعنه زد به عصا تو به دستی و من میان دولب تو درازی ولی منم کوتاه توسک و موش و گر به ترسانی عصبانیتی اگر رخ داد به جواب از زمین عصا برخاست بی سبب اشتلم کنی بر من تکیه گاه امیر عباسم چون بدینجا رسید صحبتشان تاخودیم آب تا ز یک کوزه هم تو اسباب دست بابایی پس بیا تا رفیق هم باشیم تو به جای تئین و من چایم

چه خطری؟!..

در شورای ایمنی انگلستان گفته شده که «ما کسی ژوپ» برای سوار شدن دوچرخه و موتورسیکلت و آسانسور اتوبوس خطرناک است.

... بنظر حقیر، شورای ایمنی انگلستان حق دارد چون کسی به دختر ماکسی ژوپ پوش اصلا توجه ندارد و «خطر بی شوهر ماندن» او را تهدید میکند! ولی «مینی ژوپ» پوشیدن «بی خطر» است زیرا دوچرخه سوار و موتورسیکلت سوار و راننده اتومبیل و عابر، همه و همه چهار چشمی ملو نگاه میکنند و خیلی خیلی «بی خطر» با هم تصادف میکنند و پدر صاحب بچه خود را در میآورند!



«با اینکه چهار دولت بزرگ فروش اسلحه به خاور میانه انجام کرده اند هر یک به بهانه ای به کشورهای این منطقه اسلحه میفروشد»
«کا کا به سران دول بزرگ - شماها که میگفتین اسلحه نمیفروشیم»
سران دول بزرگ - اول نمیخواستیم بفروشیم دیدیم بفش کردند دلمون سوخت!!



در سفر سیستان و بلوچستان
— لژی! شماها که گفته بودین میرم مدرسه دخترانه...
— قربان اینها هم همه شون دختران منتهای اکابر میرن!

مشت روز هفته

□ صفر شنبه :

روزنامه ها خبری نوشته بودند به این مضمون که : « بزودی «نورمن ویزدوم» کمترین معروف برای اجرای برنامه های «فکاهی» و «لال بازی» به ایران می آید » .

... در مورد برنامه های فکاهی «نورمن» حرفی نیست ، ولی در «لال بازی» ایشان جای حرف است ، چون با اینهمه «لال مصلحتی» که در اینجا داریم گمان نمی کنیم بیخ ایشان بگیرد !

□ يك شنبه :

«بنده زاده» امروز خبر آورد که مردی برای رهایی از اجاره نشینی در اتومبیلش زندگی می کند و شبانه روز توی اتومبیل بسر میبرد ... بعد از من پرسید : «ببخشید تو زندگی در اتومبیل از زندگی در یک اتاق ارزاتر تمام میشود ؟

گفتم : تا در کجاها اطراق کند ؟.. چون آخر دم بر مأمورین قبض بدست اداره چاه نمائی بیاید ، از زندگی در هتل هیلتون هم گرانتر تمام میشود !..

□ دوشنبه :

یکی از روزنامه ها نوشته بود که صدراعظم برای تأسیس وزارتخانه جدید تصمیمی نداشته و نخواهد داشت .

میشر ما تید ما به کدام ساز اینها برقصیم ؟ خودشان می نویسند که وزارتخانه جدید تأسیس میشود ، خودشان هم تکذیبش می کنند . حالا ، حق داریم که خبر های اینها را اصلاً باور نمی کنیم ؟

□ سه شنبه :

خبر گزاریهای خارج اظهار داشته اند که نفت خاورمیانه برای غرب جنبه حیاتی دارد .

دنیا را می بینید ؟.. همین نفتی که برای غرب جنبه «حیاتی» دارد ، وقتی دوباره از کشور های غربی بطرف خاورمیانه صادر شد ، برای همین کشور های خاورمیانه که صاحب اصلی نفت هستند ، جنبه «مصلحتی» پیدا می کند .

جنگ اسرائیل و اعراب را یاد بیاورید تا قضیه دستگیرتان شود .

□ چهارشنبه :

امروز پیرمردی که میخواست به بیمارستان برود ، در دو قدمی بیمارستان سگته کرد و عمرش را بشما بخشید .

درواقع حضرت عزرائیل به دادپیرمرد بیچاره رسید ، چون اگر همان دو قدم را هم طی می کرد و به بیمارستان میرفت ، دیگر نمیتوانست همینطور مفت و مجانی بمیرد !

□ پنج شنبه :

یکی از بروچه های کاکا با دیدن عکس «زشت ترین دختر دنیا» که در روزنامه ها چاپ شده بود می گفت :

« واقعا که مخلص خیلی زیبار هستم . چون در سرتاسر محله ما حتی یک دختر هم به خوشگلی «زشت ترین دختر دنیا» پیدا نمیشود !

□ شش شنبه :

صدراعظم عصائی وقتی از سفر سیستان و بلوچستان به تهران بازگشت ، به خبرنگاران گفت که : من از سفر خسته نمیشوم و سفر خستگی مرا رفع می کند !

... خوب ، حق هم همین است . چون جناب صدراعظم نه با وساللی که بنده و جناب عالی سفر می کنیم ؟ سفر میکنند . نه غذا هایی را که من و شما میخوریم ، میخورند ... و نه مثل مخلص و سرکار کلی بدهکاری بالا می آورد ! اگر خستگی ایشان رفع نشود ، پس میسر ما بیدخستگی بنده رفع شود ؟! « گردن شکسته »



« نخست وزیر در مسافرت از زاهدان به زابل در طول راه پیاده میشد و مردم را صدا میداد و با آنها صحبت و شوخی میکرد » - چرا بد عصائی - عمو ، عمو ، زلف داری یا مو ؟

« م - شبدر »



« همزمان با آغاز مذاکرات تاریخی آمریکا و چین اظهار عقیده شد : سرازشت جهان زیردرد میشود »

جهان ، تا وقتی عین توپ فوتبال «دش ده!» میشه تودست بزرگان دیگه معلومه جانم «سرنوشتش» « سیزده هزار کارمند از دولت شکایت کرده اند »

چطو شده ها فهمیدم ؟ چی گفتی ؟ دگه دولت برات کم کار کرده ؟ که از « کارش » شکایت مند هستی

« شهردار تهران گفت : امید ارم از خجالت مردم پایتخت درآیم ، خجالت ، واه چنجر فاخته بگورم تو هم شهرتاری و هم تازه داماد تو آن هستی که گشته خوش بحالت تو هم مثل هویدا «پپ کش» باش

« اوناسیس به ایران میاید و احتمالا ژاکلین هم به همراه او خواهد بود ، خبر اینکه که با صد بادو صد فیس راه افتاد از حالا دارد اورو ، دوردور میاد دیدن کند از این محلات ! که نو و آبتون در این خبر هاست



« بیمارستان پهلوی بصورت دانشکده درآمد » - کیهان



عکس یکی از معروفترین بیتلها :
 « پل مک کارتی ، بازی و فرزند جدیدالولاده اش ... ولی اگر گفتین زنه کدومه مرده کدوم ؟ »

خبرهای جنگی

دوبله شده در کاروانسرا سنگی !
 پایداری !

رهبر فراری شورشیان بیافرا در پیامی که بر وسیله رادیوی یکی از کشورهای آفریقایی برای مردم بیافرا فرستاد آنان را به پایداری و استقامت در برابر دشمن دعوت کرد ! وی گفت شورشیان بیافرا باید پایداری و استقامت و تا آخرین نفس جنگیدن را از رهبر خود یاد بگیرند !!



آخرین خبر درباره محل اقامت و وضع مزاجی رهبر شورشیان بیافرا حاکیست که وی هر کجا که هست جیکش در نمیآید !
 « ص : آبدردک »

« رودلف هس معاون هیتلر به مدت ۲۲ سال در زندان سکوت خود را شکست و تقاضای ملاقات با همسرش را کرد - جراید هیس !... »
 بیست و سه سال سکوت زندان خموش ماند محبوس چار دولت و از جمله انگلیس با این سکوت و لبز سخن بستن مدام نام رودلف هس شود آخر « رودلف هیس »

محل

- خونری صدراعظم عسائی علاقه دارد که در محل به تقاضای مردم رسیدگی کند ؟
 - این صدراعظمی رو که من می بینم نه اینجا محمولون میذاره نه در محل !
 برعکس نهند ...

- به نوازنده هندی میشناسم به اسم « بسم الله » خان
 - منم به فیلمساز ایرانی میشناسم به اسم « ملا » پور

با این شماره تلفن :
 ۳۳۹۶۷۳

شما هم مانند هزاران نفر دیگر
 مشترک نشریات «توفیق» شوید

دنیای مشکلات

وقتی از خواب میثوم بیدار
 میشود مشکلات من تکرار
 مشکلاتی که بهر آمارش
 خسته کننده اداره آمار
 مشکلاتی که : «ش هوریدخان»
 سالیها کرده روی آنها کار
 کرده کابینه را بی سریم
 وزرا را نهاده تحت فشار !
 کله ملق نموده این يك را
 آن یکی را به کار کرده سوار
 گندم آورده است از آمریکا
 گوشت آورده است ، از بلغار
 نطقها کرده ، وعدهها داده
 جملهها را نموده خوب ، قطار
 چند صد پپ و چند گونی تو تون
 همه را کرده صرف این پیکار !
 ولسی با اینهمه فداکاری !
 که رپوده از او توان و قرار
 میشود مشکلات من تکرار
 وقتی از خواب میثوم بیدار



« هورید گفت تعارف را کنار بگذارید » - جراید
 هیچ تعارف سرش نمیشه ، روی این صندلی نشسته
 به بفرما نمیزنه !..



● اوضاع چرخ فلک و گردش ستاره ها
 جفت جفت و تک تک دلالت دارد بر :
 ● ... کوچک شدن قد سنگک ، میل زنها
 به آرایش و بزرگ ، خروج نفت و ورود پاد پادک ،
 ظهور يك عملة جدید در اطراف گلوبندك ،
 زیاد شدن حقه و دوز و كلك ، كرشدن عده ای از
 رجال و احتیاج آنها به سمك و رواج بازار
 گاز و جفك !

● همچنین اوضاع فلک دوار و گردش
 لیل و نهار دلالت دارد بر :
 ● ... مشکل عبور و مرور در تهران برای
 مردم پیاده و سوار ، چاخان کردن هواشناسی
 نه یکبار بلکه صد بار ، پوزخند زدن مجردها
 به آدمهای زن دار ، پدعکار شدن کارمندان دولت
 به بقال و عطارد ، خرابی وضع اشخاص عبالوا ،
 تصادف دو چرخه آمیرزا با يك زن باردار ، والله
 اعلم به احوال مردم روزگار !
 « مرشد »

از آن ششانی به
 او نیز خواهی اگر جاودان شود نامت
 لیلیه گوی که ن را بخندانی
 « حمل مولا »



کد دوره

از آمیرزا پرسید : تو کیل کدام دوره ای ؟ گفت :
 کیل دوره شش هرتومانی !

خنده دار

در محفل عده ای از مردم از صدراعظم عسائی
 آمش کردند : و گفتند : چیزی بگو تا بخندیم . کاکا
 در آن جمع حاضر بود گفت : قول میدهم که اگر
 زنی هم نگوید باز خنده تان بگیرد !

شجاعت !!

« جوجوت کو » را گفتند : تو که دعوی شجاعت
 کردی چرا فرار کردی ؟ گفت : فرار کردن هم خودش
 شجاعت میخواد !

سرعت چاپارخانه

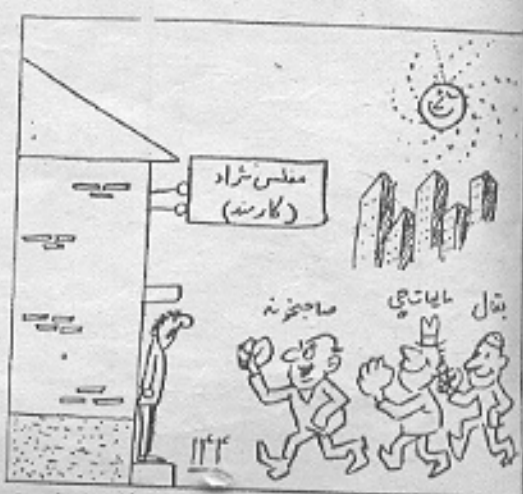
مردی بدوستش نامه نوشت و او را از اهواز به
 بران دعوت کرد که در جشن تولد یکمین سال تولد
 زندش شرکت کند . زنش گفت : مرد ، مگر دیوانه
 ندای .. فرزند ما ، دوماه دیگر بدنیا می آید . مرد
 گفت : ناراحت نباش ، تا چاپارخانه این نامه را به
 قصد برساند ، فرزند ما دو سالش هم تمام شده است !

بزرگتر از دریا

بادمجون را گفتند : بزرگتر از « دریا » چیست ؟
 گفت : « دریاچه » است که يك « چه » از دریا بیشتر دارد !

دخترهای امروزی

مردی نزد دوستش درد دل میکرد و میگفت :
 - پسری دارم که هر چند روز یکبار همراه
 دختری بخانه میآید و او را نامزد خود معرفی میکند .
 دوستش گفت : اگر دختر مرا ببینی چکار میکنی
 که هر روز با یکمرد بخانه میآید و آنمرد را شوهر
 خودش معرفی میکند !



کارتون وارده :

کوتاهترین لطیفه

با جابره
پیکال اشترک مجانی توفیق
شما اشترک مجانی توفیق
پیکال اشترک توفیق ماهانه

نشانی صحیح
اولی - گر ماهه گلستان کجاست ؟
دومی - اونجا که لخت میشن کیسه
میکنش !

ارزش دیلم
دیلمتو که تازه منی کجا گذاشتی ؟
در کوزه !

پل نیومن
اوس عباس - پل نیومن رو میشناسی ؟
پادمجون - نه، ولی گفتم میکم نزدیک
پل چوبی باشه !

پخواب
اولی - خوابی ؟ بیدار ؟
دومی - خوابم
اولی - اگه خوابی پس چرا حرف میزنی ؟
دومی - مگه آدم لوی خواب حرف نمیزنه ؟
(تهران : آذر - م)

شوهر
- بالاخره شوهر پیدا کردی ؟
- پیدا کردم اما صاحبش پیدا شد بهش پس
دام !

خداشناس ؟
- تو خدا رو میشناسی ؟
- اسمش به نظرم آشنا میاد .

خوشگلتر
- تو خوشگلتری یا خواهرت ؟
- میخوای چیکار ؟
- میخوام پیام خواستگاری .
- و الله خواهرم میگه کم از او خوشگلترم
(سازه : مهین - ج)

قانون قدیم
قانون قدیم استخدام کارش بکجا رسید ؟
- قانون جدید استخدام شنیده بودیم ،
قانون قدیم دیگه کدومه ؟
- آخه اونوقت که میگفتن «قانون جدید
استخدام» بیست سال پیش بود ، از پس عمل نکردن
مونده قدیمی شده !

شوهرهای امروزه
- شهبان جون ، بالاخره شوهر کردی
یا نه ؟
- نه خاله جون ، پس خدا عجلو داده
برای چی ؟
(ریش سپاه)

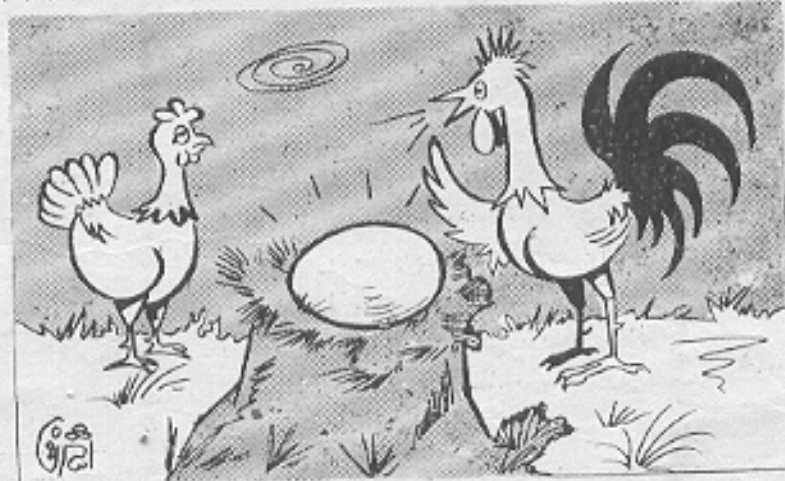


ایکی از نمایندگان مجلس انگلیس يك قفس پر از مرغ و خروس را به مجلس
برد تا با استفاده از مرغ و خروس ها علیه دولت سخنرانی نماید - چرايد
پادمجون - توهم مرغ می بری توجله اعتراض کنی !!
آمرزا - نه میبرم ، تشکر کنم !

بیا

رودست «سپین ییبهونی» :

به راه تو شده چشم ای اتول سفید ، بیا
به زیر پای من اکنون غلف دمید ، بیا
ز ترس جیب بران دست من توی جیب است
درون سینه دلم تاپ و تاپ تبید ، بیا
تقری پرچام چو آمدم ته صف من نداشتم ریشی
سبیل و ریش ، گنون تا کمر رسید ، بیا
زمین صف شده خیس و نیامده باران
ز بسکه خم شدم و راء را نظر کردم
زمین صندلی ات روز قبل ، شلوارم
ساده بای مرا عا برین لنگه کردند
بیا که کله من گشت مذکوره گوشم کر
بیا که کاسه صبرم دگر شده لبریز
برفت آپولو سی دفعه گشت دور قصر
بیا که شاعر پرچانه بسکه گشت چغنی
شده است کودن و عقل از سرش پرید ، بیا



در مرغی درپاریس توانست با آوردن يك تخم مرغ بسیار
بزرگ لقب مرغ ز کوردشکن جهان را کسب کنده - چرايد
خروس - زود از ریش من برو... مع زن کوردشکن نمیخوام !

سالنامه توفیق ۱۳۴۹

پر فروش ترین نشریه توفیق
و پرتیراژ ترین مجموعه ای که بزبان فارسی چاپ میشود
طبق معمول همه ساله ، در اسفندماه منتشر میشود .



میگویند : منظور استفاده از زمینهای
اشغالی اعراب آقا موشه گفته است که در
مناطق اشغالی باید خانه ساخت و کرایه
داد در مقابل او خانه گلدان بایر پیشنهاد
کرده که در مناطق اشغالی باید سبزی
بکارند و از فروش سبزی ، کمبود بودجه
لای را جبران کنند .

میگویند : بیا بازار آمدن و خرید و
فروش زنهای مصنوعی با مخالفت شدید
نهای طبیعی رو برور شده و دولت نوشته اند :
هر جلوی خرید و فروش زنهای
صنوعی را بگیرد ، نه فقط جوانان
رب از گرفتن زن خودداری میکنند و
بر بارمهریه نمیروند بلکه زنهارهام
را سطر مخارج سنگین زنهای خود را طلاق
دهند !

میگویند : مرغوبیت و عطردل انگیز
بکارهای داخلی بحدی است که عده ای
چاقچی جمیع هائی از این سیکارها را
کشورهای خارجی میبرند و در آنجا به چند
بار قیمت اصلی بفروش میرسانند .

میگویند : خیسگون از شکست کنفرانس
ران عرب بددت ناراحت شده و به
تاورین خود گفته : از روزی که این
کنفرانس شکست خورده بجان بچه هام نه
واب دارم نه خوراک !

میگویند : این شبیه که سازمان
با سرهنگ دجوجوت کو در از بیافرا
اری داده بکلی بی اساس بوده و برعکس
زمان سیا در دید دنبال این فراری
سیاه میگردد که پندار او را بجرم تجزیه
نبی در آورد !

میگویند : علت نیامدن برف و باران
شک اسال این بوده که شهرتاری نه
تا مثل سال گذشته غافلگیر نشده بلکه
و باران را هم غافلگیر کرده و جلوی
ود آنها را به تهران و حومه گرفته
تا !

میگویند : از وقتی که اتوبوسهای
تسوسرکت زائد بکار افتاده ، مردم
وسود کوره هارامی خوردند و میگویند
به دود کوره هاراشکری نکرده بودیم
لا دچار این مصیبت بزرگتر نمیشدیم !

میگویند : وجود بعضی از پر نامه های
انی کله و زوزونی که مملو از کلمات
رادنی و سخنان حکیمانانه و پند و اندرز
بباید تعلیم و تربیت و آموزش اخلاقی !
موجب شده است که وزارت آموزش از
زوزون تقاضا کند که این پر نامه هارا
سر درس و اخلاق !! مدارس کشور هم
کنند که دانش آموزان از فیض آنها
وم نباشند !

« مرشد »

■ - خل سر سید این هفته «علی اکبر گاو»
ملقب به «هشتری حافظ» است که پس از زور زدن
زیاد، موفق به زور زدن ۱ مناظره زیر شده است:

مناظره دلاک و دلال

دلاک طعنه زد به دلالی که تو ممکن چند بیجانی
گفت دلال در جوابش: «هان تو که عیب خود نمیدانی
هر کسی را که میکنی اصلاح صوراش را زخمی و زلی بنحالی
پس با این طرز کار که توداری سدر حجت به کار دلالی

سید میرزا - صد رحمت به فایز هندیجانی!

■ - شما اگر چرت و پرت های زیر را «رباعی»
نمیدانید، ندانید، اصل کار شاعر آن «مسعود» است
که آنرا «رباعی» میدانند:

ما که رسوای جهانیم، نیم عالم چشم
ما به طراران بخندیم و یقینیم به خشم
هیرو و یکنند استکناهای ما را آنجا
هر چه گویند به ما دلاک و دلاک و دلاک و دلاک

سید میرزا - خودت لازم نیست دولاشی، فقط
گردنتو دولاکن، بگو چشم.

■ - با عرض معذرت از «فایز هندیجانی فرد»
این يك بیت را هم از «علی صامت» نقل میکنیم تا
سر فرصت برویم سر وقت ایشان!
«قلب شکست و کاغذ بر هوا رفت»
نمیدانم که عقل من کجا رفت!

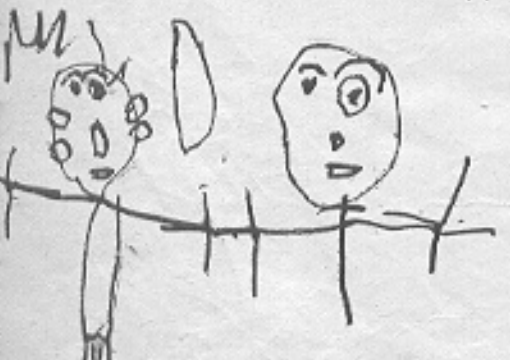
سید میرزا - آه... تو عقل هم داشتی و ما
نمیدونستیم!

■ - ترا خدا بدشاشی را می بینید؟ وقتی
«فایز هندیجانی فرد» يك لطیفه کوتاها هم برآورد
در مسابقه کوتاها ترین لطیفه میفرستد، آنرا به مخلصان
سید میرزا بر میگردداند و به زبان حال میگویند:
مال بد بیخ ریش معرفش!

آشنا

مشری - گوشت کیلویی چنده؟
قصاب - به همه میدیم کیلویی هفت تومن و پنجاه
ولی چون شما آشنا هستی و از خودمانی کیلویی دوازده
تومن سرامت!
سید میرزا - عین مخلص که چون آشنا هستی و از
خودمانی در گفتن مثلك رعایت را میکنم!

■ - دسته گل زیر را «فریا گاو» کار نویس
سه ساله سید به آب داده و با اینکار حداقل رکورد
شمار «روزنامه توفیق مخصوص بچه های ۹ ساله تا
۹۹ ساله» را ۶ سال تنزل داده است:



سید میرزا - از آنجا که بشر قابل ترقی است
امیدوارم «فریا» روزی جای شایسته خود را در ستون
سیدیات بازیابد و جانشین «فایز خان» گردد!
«شماره تبیل»

میگفت نو جوانی، با پیری از سردرد
پیش آمده است ما را، يك مشکل حیاتی
با اینهمه توالت، با اینهمه تناسل
در خانه های شهری، در کلبه دهاتی
هم از لحاظ مسکن، هم از خوراك و پوشاك
قحطی شود پدیدار، در سالیهای آتی
خندید پیر و گفت: باشد علاج این کار
یا تبیل نیز دلاک، یا ربیع نیستی!



«اسرائیل گفت فروش بسبب افکن های میراژ به
لیبی عواقب وخیمی خواهد داشت» - کیهان
عرب - برای کی؟!...

همزمان با ایران در سراسر جهان

تربیت هارما

مخصوص ایرانیان خارج از کشور

هفتگی - در ۲۰ صفحه - روی کاغذ مخصوص هوایی
با ارزش ترین قیمت بدست خوانندگان توفیق میرسد
برای آگاهی از ترخه های جدید اشتراك «توفیق هوایی»
میفرایند با مراجعه به دفتر روزنامه توفیق تهران - خیابان
استانبول ۴ یا بوسیله مكاتبه یا با تلفن شماره:
۳۳۹۶۷۳ كسب اطلاع فرمائید
هر هفته «توفیق هوایی» را داغ داغ بخوانید.



- همشهری!
حالا دیگه هر جای دنیا هستی، شب جمعه دو چیز
یادت نره:
دوم!: روزنامه توفیق

قیصر در فرهنگ سینمایی بمعنی نواد اسمیت آمده
است. از طرف نواد اسمیت با فیلم نواد اسمیت که سوژه
از فیلم قیصر اصباس گردیده (۱) و چند سال قبل در
آن بمعرض نمایش گذاشته شده بود، ارتباطی ندارد!
داستان فیلم قیصر از آنجا شروع میشود که
خواهر «پنی خواهر» قیصر» و «فرمان» که
بی درآبادان مشغول کار است و دومی در بازارچه
بل خودشان قصابی دارد روزها برای حاضر کردن
س و نوشتن مشق و تکالیف خود بخانه سه برادر
ب اوغلی و بی بندو بار میروند ولی آقا «فرمان»
بی انقضیه نمیرود و دائمی باز نشسته دختر که هم که از صبح
شام کتج اطاق نشسته نه خودش جلوی او را میگیرد،
به «فرمان» میگوید که جلوی خواهرش را بگیرد
بهر حال یکروز یکی از سه تا برادرها که آقا
لال، باشد بدون مقدمه بچسان دخترک می افتد،
برهنش را پاره میکند و کمرست اسکاندانش را حیر
بهد و بقیه قضایا.....

در پرداخت فیلم کوشش اصمیعانای بعمل آمده
است مثلا در صحنه ای که قیصر با رقاصه کافه دوبرو
شود دفعتا آتراکسیون کافه قطع و برای اینکه
قیصر و رقاصه حرفهایشان را بزنند، همه مشربها
ك گوش فلك را كر میگرد بچسان سكوتی میدل
شود كه صدای بال مكس هم بگوش میرسد!
در صحنه و گورستان واكن های قراضه و دكوباز
نقد قویست كه پلیس ها در ده قسمی قیصر و جلال
بیستاده اند ولی آنها را نمی بینند و با بلندگو قیصر
دعوت به تسلیم شدن میکنند و جالب تر از همه آنكه
قنی جلال كارد را به شك قیصر فرو میکند با آنكه
نود عضو راه آهن است و بشمار قسمت های گورستان
اكنها آشنائی كامل دارد مهذا بطرف در خروجی
میروند كه فرار كند بلكه بطرف پلیس ها میروند و
الاخره برای رهائی از چنگك آنها دوباره بطرف
قیصر بر میگرد و آنقدر جلوی او میایستد تا قیصر
بیمه جان كارد را از شك خود بیرون بیاورد و به
يك او فرو كند!



«چند قاچاقچی با «آمولانس» قریك حمل میگردند» - جراید
تربیاكها - بعزت و شرف لا اله الا الله!

عباس

من لختم و آس و پاس، عباس
خیم گشته قدم چو داس، عباس
مشغول به برقص و پایكوبی
جمعی به هتل پلاس، عباس
و بزرقندی



خرمقال

ننگ بر آدم های ظالم !
 با اینکه از روز تأسیس حزب ایران ، پند اسارت از سم خر گسته ده و اکثر خران ، پالان خفت را از دست افکنده اند مهذا هنوز هم در گوشه کنار این جهان ، عده ای از خران میر ظلم و ستم عده ای از آدم های از نا بیخبر هستند این آدمهای ظالم ، سخت ترین بارها را از کرده آنها می کشند . بدترین تهدیدهای آنها میزند حتی اگر دست داد ، به فبیج ترین می آنها را می کشند و گوششان را از دهان می آویزند .

این آدمهای ستمگر اگر خیال کنند که ما نمی فهمیم و از ظلم آنها بی خبریم کور خوانده اند . اعضای دار حزب خران در هر کجا که می گردند جریان ظلم و تعدی آدمها را به طویلۀ مرکزی گزارش می دهند و اسم آدم ها تا « روز انتقام » در لیست نوشته می شود .

از جمله خرائی که مرتب ما را در میان اعمال آدمهای دور و اطراف میگذارد ، « خریزدی » است که بار به حزب نوشته :

در یزد محلی است بنام « خورمیز » صاحب خر کی آن « خرمیز » می شود . این محل ، اخیراً مردی پیدا شده که با خریداری می کند و پس از گشتن خر را بخورد مردم می دهد . « خرمیز » از « میا ندو آب » می نویسد : شهر تازی میا ندو آب ۱۶ سال یک دستگاه شماری همراه خری جهت زیاده خرید و این خر با فداکاری کار بود و حتی درخواست ترفیع یافته جو هم نکرد . کاملاً بیگانه شهر تازی « میا ندو آب » این خرمیز بان و زحمتکش مدت ۱۶ سال با دلسوزی کلیه ها را به بیرون شهر حمل کرده هنگام پیری مورد غضب قرار داد و فروش او را صادر کرد .

در زمانی که خران پند ها را می خورند و در جهانی که در بطنی از آنها حتی سگ و اسب را پازنشسته اند تا از حق بیمه و سایر مزایا در پیری استفاده کنند ، داندن یک خر را آنها با این وضع زنده واقماً سفت است .

گفته باد پند اسارت شکسته باد گردن آدم های ظالم « کمیته مرکزی حزب خران »

دو سند خریّت

خر دبیر جان ، عرعر عرض می کنم :

هموزن شما بخوید می دهیم

دلیل خریّت خود را برای ما بنویسید و هموزن خود را «چی» بگویید !



تنها سند خریّت من ، اینست که بشما نامه می نویسم « مسجد سلیمان - البرز » کمیته خریگیری : آقای « البرز - گ » شاعر خرفکر ما در یک مصرع خریکی گفته : نامه نوشتن چه سود ، بی سند معتبر ! - سند خریّت بفرست ، « سم » روی چشم .

□ □ □

خر دبیر محترم حزب خران :

دعای منبعد قبول آدم ظالم نخواهم خورد

چون عضو حزب خرمیز « باری » نخواهم برد ۷ سال است که دست از تحصیل برداشته ام و برای آدمها کار می کنم و اکنون چهار سال است که در یک شرکت تولیدی خرحمالی می کنم و روزی چند در غاز یونجه خشکه می گیرم مخارج چند کیره خرو ماچه خر را تأمین می کنم ، با اینکه ارباب آدم این موضوع را می دانند حاضر نیست به کاه و یونجه من اضافه کند و هر وقت من این موضوع را مطرح می کنم باز بان چرب و نرمش میگوید ما ترا دوست داریم ما از تو راضی هستیم ما می خواهیم در آینده افسار قشنگتری برای تو تهیه کنیم و از این حرفها ...

خر دبیر جان سم به پالانت ، مرا به طویلۀ راه بده قول می دهیم دیگر فریب آدمها را نخورم .

کمیته خریگیری - گول ارباب آدمت را نخور ، او می خواهد زندانی از طلا برایت بسازد . هر چه زودتر مدارک لازم را تهیه کن و افسار خود را به حزب خران بپار .

دختری که الاغش

را گم کرده است !

« دختری که الاغش را گم کرده است » عنوان فیلمی است که بتازگی در فرانسه ساخته شده و ستاره ای زیبا بنام دالیان مازل ، را به شهرت رسانده است .

دالیان ، در این فیلم نقش دختری را بازی میکند که الاغش گم شده است . بنظر ما الاغ مزبور غم نشده ، بلکه « خر » شده و به حزب خران پناه آورده و این ستاره مامانی هم اگر میخواهد خر مورد علاقه خود را ببیند تنها راهش اینست که خودش هم خر شود و به حزب خران بپیاید !



اطلاعیه

کمیته خریگیری از کلیه کسانی که قاضای عضویت دارند و سند خریّت می فرستند قاضای کند : همیشه همراه با سند خریّت خود ۳۰ قطعه عکس ، یک برسمند و نوشتن شناسنامه یا فتو کی آن ، و ۱۰ ریال جویا ، نیز ارسال دارند همچنین کمیته از کلیه خرائی که تا اکنون سند خریّت فرستاده و از ارسال مدارک دیگر کوتاهی کرده یا کلیه مدارک بالا را فرستاده و در نتیجه هنوز « کارت عضویت » شان صادر نشده است قاضا دارند که هر چه زودتر مدارک مورد نیاز را بطور کامل بفرستند تا کارت عضویت شان صادر شود . ۹ - ۱۰



ادبیات خری

خریت

کی فروشنده عده خر باشد گره خر پول و معتبر باشد نیست خر زور هم کم از خر پول لیک این کار پر خطر باشد دانکه خر زور تر از او را بس در سر راه او مقرر باشد خر بگوش دراز و چشم درشت به ز مخلوق کبود و کور باشد خاصه آن خر که از فساد بشر دور و فارغ نشود و شر باشد در چراگاه پر ز آب و علف پی خر غلت و خواب و خورد باشد نه بفکر مقام و جاه و جلال نه بدنبال سیم و زر باشد عرو تیزش بنفقه بسم و زیر هر شبانگاه تا سحر باشد نو مهندسار هیچ کنسرتی خوشتر از صوت عروعر باشد خراگر همقطار قاطر و اسب پاکه با گاو هم سفر باشد دست بردار از خریّت نیست چون یسیدین نام مفتخر باشد خاصه آن خر که چون خر سیاست حال اگر ماچه پاکه نر باشد « خر عیسا گرش بمکه برنده » « چون بیاید هنوز خر باشد »

کلاس ماهی شناسی در گیلان!

مدتی است از طرف شیلات، انستیتوی بنام «انستیتو ماهی شناسی» در شمال تأسیس شده که عده ای از دیپلمه ها بعد از قبول شدن در کنکور مربوطه، به تحصیل ماهی شناسی مشغول میشوند.

از آنجا که در چند ساله اخیر، بچه های ما، که رنگ ماهی را ندیده اند، ماهی را از سیب زمینی باز نمیشناسند، به مقامات مربوطه پیشنهاد میکنیم، کلاسی هم برای فرزندان گیلان بگذارند که با ماهی سرزمین آبا و اجدادی شان آشنا شوند و فردا بتوانند جواب تکبر و منکر را در آن دنیا بدهند!

«رشتی برار»

کابین پی تلفن در زاهدان!

در اکثر چهارراه های زاهدان کابین تلفن هست ولی از گوشه و دستگاه تلفن عبوری نیست. آیا این کابین ها برای دکتوراسیون جابجاییات یا چیز دیگر؟

«شهرام یزدانی»

همشهری - مسائل مربوط به کابین را باید از وزیر پست و تلیگراف و تلیفون که یکی از وزرای کابینه است پرسید، نه از ما!

مزایای آسفالت اساسی

از روزی که قرار شده شهر ما آسفالت شود، تا حال خیابانهای خاکی ما چندین بهار را پشت سر گذاشته اند ولی هنوز روی آسفالت با بخودشان ندیده اند. موقع بهار که پیش مسئولین مربوطه میرویم و سراغ آسفالت دامیگیریم میگویند: اگر حالا آسفالت کنیم تابستان در پیش است و در اثر «گرماء» آسفالت شل میشود! باید که میرویم میگویند: زمستان نزدیک است و «سرداء» آسفالت را خراب میکند! شما قضاوت کنید باین نمیگویند جواب سربالا؟

«قره ضیاءالدین: مختصی»

همشهری - تخیر... حرفشون حرف حسابیه. ما آسفالتی از مقاطعه کاران دیده ایم که با نیم بهاری از جا کنده میشود. سرما و گرما که جای خود دارد!

«تلفنچی: نازک نارنجی»



* مشهد *

الو مرکز، کاکا، قربون قدت اینو چایش بکن ارواح جدت! بره، این جوهای شهر «مشهد» لعنزار است و بویش ناخوش و بد «دک - ل»

* فسا *

الو مرکز، دلمش در «فسا» آب! زهجر گوشت، چونکه گشته نایاب تسوی قصای احمد تلمبه نه پیدا میشود گوشت و نه دنبه «ع - ح»

* انارک *

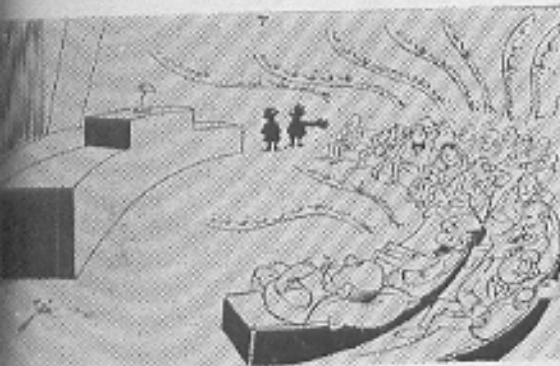
الو مرکز، کاکا دعبت سه چارک! بکلی خیطه فرهنگ «انارک» ندارد چونکه اینجا سیکل دوم بود چون شیر بی بال و دم و سم! «محصل و بلون»

* سیاهکل *

الو مرکز، کاکا پست «سیاهکل» کندجان تو آدم را معطل دو ساله نامه من توی راهه ز خوبی پست اینجا مثل ماهه! «م - منظری»

* رشت *

الو در «رشت» و رنگم بود زرد می دندان می کند تا نیمه شب، درد من از کمبود «درمانی مراکز»! کنم از درد چون زنبور وزوز «م - ش»



در حرکت منارچیان سبزواری رسماً تأیید شد. «جراید»
اولی به دومی - منار سبزواری هم به جنبش افتاد و اینا...



اوزون دریا

مشهدی! گور نه خبروار، بنگر بور دانه لروار، کلک و فتنه و شرور، همه جا پای پشوار، نه بیلم گفت شده توی جراید که به مشهد کیشی کم شده و قلب خانوم ها اله پرغم شده، هر دیده پر از نم شده، اسباب غم و غصه فراوان شده، آرواد لاری از دم همگی نمره زدی وای ددومه، چرا کم شده در مشهد و جانم اولوب از این خبر بد ایکی دزد، چکتم آخ که ددم پاندی برادر....

ها بالام عرض ایلیم خدمت سرکار، که از جانب این بنده بیمار، به زن های خراسان ایله اظهار، که آروا مشو، زین خبر افسرده و بیمار، آخی اینکه نقد کار که هی دفته بگوئی که شده مرد به استان خراسان کم و هی پاندی ددم، باخ منی آلاله به جهان، تا گورده سن مرد به سرتاسر گیتی شده نایاب، چه در روم و چه در شام، چه در خاک و پنبام، چه در کشور خارام، چه در شهر جناب مشه بایرام، دیریم ریم و دارام رام! خانوم جان دگر از سینه مکش ناله سوزنده و بشو سخن بنده شرمنده و آنرا ایله باور... «جوادی اوشاقی»

جای خوش آب و هوا آخر چه دارد!

- دنبال خونه اجاره ای میگردی؟
- نه.
- زمین داری میخوای بفروشی؟
- نه.
- اومدی پول نزول کنی؟
- نه بابا.
- پس حتماً فیش تلفن داری اومدی نقدش کنی.
- فیش ندارم ولی..
- پس توی بنگاه معاملاتی چیکار داری؟
- هیچی، اومدم توافقی انتقال بده به نقطه خوش آب و هوا بگیرم.
- مگر بنگاه معاملاتی نداره؟
- بنگاه نداره ولی با بنگاه دستداره.
- میشه بخورده بیشتر توضیح بدی؟
- نه بابا، همین هم که گفتیم از دهنم در رفت چون فردا سو از جزیره قشم در میارم!



«نمست وزیر برای دومین بار به استان سیستان و بلوچستان سفر کرد تا کارهای انجام شده این استان را ببیند» - جراید

عصائی - دفعه پیش که ما اومدیم، اینجا به کفایت بود؟

استاندار - بله قربان، ورشکست شد حالا بنده زده دهم ده!

ملایر در زیر نعمت خفته شد!

همشهری جان:
شهر ما صاحب و کیلی است که میشود کوس برای با آمبرزا و بادی چون بزند! (همشهری - همه شون میتونی!) این جناب نماینده در تمام عمر نمایندگی اش فقط یک دفعه حرف زده که آنهم در پارک ملایر و با صدراعظم بوده!
(همشهری - همان یک دفعه هم زیاد بوده!) و در این نطق، مهم ترین حرفی که ایشان زدند این بود که خطاب به صدراعظم گفتند:
- «ملایر به لطف شما هیچ چیز احتیاج ندارد!»

«ملایر: لر فرنگی»

همشهری - راست هم گفته، ملایر

به هیچ چیز احتیاج ندارد از جمله

وکیل مجلس!

زنم کارکنه فهمیدی ؟
 - تو عقلت نمیره پسر جون ،
 من سرد و گرم روزگار رو چشیده ام ،
 من میدونم که این روزها بار زندگی با این
 ستار سه شاهی ها بار نمیشه ، تو چه میدونی
 زندگی یعنی چی ، صد دفعه بیهت گفتم
 باز هم میگم ؟ تا پیرنش نمی فهمی یعنی
 چی ؟

... همیشه با مادرم دعوا داشتم .
 گرچه به عقایدش زیاد احترام میگذاشتم
 و میدانستم آنچه در آینه جوان بیند ،
 پیر درخشت خام آن بیند ، با وجود این
 بعضی از حرفهایش را که به مذاقم خوش
 میآمد ، قبول نمیکردم . همه مادرها
 با پسرشان دعوا میکنند که زنت نباید
 کار کند ، مادرم به من اصرار میکرد
 که زنت حتماً باید شغلی داشته باشد ،
 راستی اینها را که گفتم ، یکوقت
 خیال نکند خدا نکرده من زن دارم ،
 خیر ، من تازه خیال داشتم زن بگیرم
 داشتیم با مادرم بحث میکردیم که سراغ
 خنجرهای شافل برویم یا خانه نشین ؟
 مادرم اینطور استدلال میکرد و
 میگفت :

- تو مکه بچه این دورو نمونه
 هستی ؟ یه خورده چشما تو باز کن اطرافتو
 ببین ، حالا دیگه دوره ای نیست که دختر
 یزده ساله روی پیران توی خونه و تا چشمش
 زندگی باز میشه ، شیش تا بچه قد و

من دلم نمیخواه زنم کار کنه !

باشه ، شانس ، باخت و تو منی هات دو برابر
 میشه ! زن و شوهر هم همین جور هستند ،
 باید دو تائی وارد گود زندگی بشن ،
 بلکه یه کدوم بتونن بجای برسن . بیا
 پسر ، بیا از من بشنو و در عقیده ت
 تجدید نظر کن ، اگه الان بمن جواب
 مثبت بدی همین امروز عصر میرم برات
 خواستگاری «مهمین» دختر «حاج عمو» ...
 هم تحصیل کرده س ، هم خوش آب و رنگه ،
 همینم که میگن تو وزارتخونه شون یه پست
 مهم داده ، دیگه بهتر از این توی زندگی
 برات پا نمیده ، خود «حاج عمو» هم
 همیشه به بددست و خانواده ما محبت داشته ،
 قول میدم که سددردت با این وصلت
 موافق باشه .

مادرم علاقه عجیبی به مهمین داشت
 همیشه آرزو میکرد ، یکی از پسرهایش
 این دختر را بگیرد .

از آنجا که مادرم روی من خیلی
 نفوذ داشت بالاخره توانست ازم «بله»
 بگیرد و ما عصر همانروز با قرار قبلی به
 خانه «حاج عمو» رفتیم .

حاج عمو و زن عمو جان ، حسابی
 پذیرائی کردند ، به به و چه چه گفتند و
 بالا بالاها تشاندندمان ، پس پس رفتند و
 پیش پش آمدند ، چنان احترامی بهمین
 و مادرم گذاشتند که اوناسیس به ژاکلین

نیم قد دور شو گرفته باشن و اون هم انقدر
 به پاگ کردن دماغ این و شستن - شلوار
 اون یکی مشغول بشه که نتونه چشمشوبه
 اجتماع بندازه و بفهمه زمان چه جور
 داره جلو میره - حالا دیگه دوره ای نیست
 که زنهار پلانسیت مثل مهر ، صبح تا شوم
 «کره» هارو تیمار کنن و طوری بو کند
 اصطبل ، اطرافشونو بگیره که مجال
 استنشاق عوای لطیف باغ و دومترا و نظر قتررو
 بهشون نده .

چشما تو باز کن پسر ، الانه دیگه
 دور ، دور زنهار ، بهشون پست و زادت
 داده ، پست و کالت دادمن ، خیلی
 وعده های دیگر بهشون داده ... یا برو
 روزنامه هارو نگاه کن ، ببین از وقتی که
 سداغظم پارتی زنهار شده ولپ تر کرده
 که به خانمها هم مشاغل حساس و مهم
 واگذار کنین ، حالا شبی نیست که خبر
 انتصابات فرمایشی و معاون وزارتخونه
 شدن و مدیر کل شدن یکی از خانوما رو
 با عکس و تفصیلات توی روزنامه چاپ
 نکنن ... چرا نباید زن هم این
 شانس رو داشته باشه که وزیر بشه و دست
 تو رو هم بگیره و با خودش اون بالا بالاها
 پیره ... ببین ، تو اگه یه بلیت بخت آزمائی
 بخری یه «شانس» داری که دو تومن
 پیازی ، اما اگه دو تا بلیت توی دست

نگذاشت ... آثار رشایت و موافقت را
 بخوبی از چهره شان میخواندم و دیگر
 شك نداشتم که داماد و حاج عمو
 چون مهمین خانم هنوز به منزل بر-
 نگشته بود ما خدا حافظی کردیم و
 قرار شد همان شب ، موضوع را با خود
 «عروس خانم» هم در میان بگذارند و مادرم
 ساعت ده شب بوسیله تلفن از جریان
 مطلع شود .
 ساعت ده شب مادرم تلفن زد و در
 حالیکه من چهارچشمی به گوشی تلفن
 نگاه میکردم ، صحبت هایی بین مادرم و
 زن عمو جان رد و بدل شد که زیاد موافق
 انتظار نبود ... از صحبت های شان بوی پاش
 میآمد .
 بالاخره مادرم خدا حافظی کرد ،
 گوشی را گذاشت و ازم من پرسید :

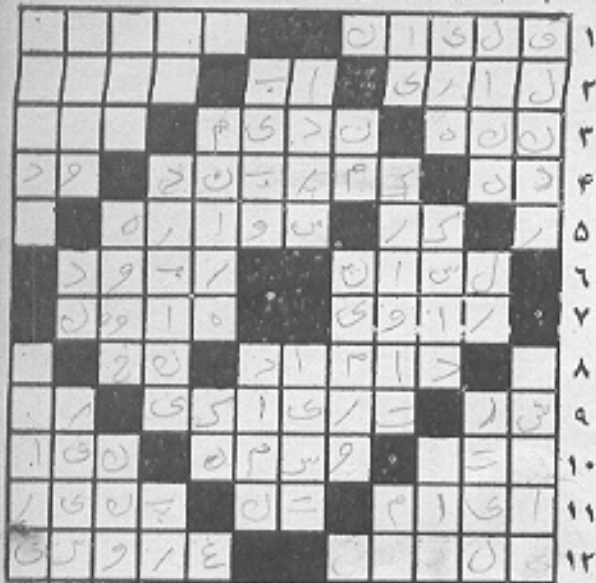
- تو کار میکنی ؟
 خندیدم و گفتم :
 - بله مادر ، مکه تو نمیدونی که
 من کار میکنم ؟
 باز پرسید :
 - حاضر نیستی از شغل استعفا بدی ؟
 حاج و واج ماندم ، گفتم :
 - معلومه که حاضر نیستم مادر ،
 اصلا واسه چی این سوالها رو میکنی ؟
 مادرم تته پته ای کرد و گفت :
 - هیچی ، دختره موافقه ، حرفی
 نداره ، فقط میگه من دلم نمیخواه
 شوهرم کارکنه !!
 «زرد آفرینک»



3 در یکی از شهرهای خارجی زنان بعد از وضع حمل باید فوراً
 بمرکار خود رفته و مردان بجای آنان در رختخواب زایمان
 بخوابند و اقوام و دوستان بدینش پروند و برای بچه عده ببرند - سراج
 بهمانها - مثل اینکه آقا توی رختخواب نیست اینجا رفته ؟
 کلفت - امروز روز هفتم بود بدش «جهان زایمان» !



دگاه اورشلیم اعلام نکرد که روحان چند وقت باید در بیمارستان بستری باشد - جراید
 روان - تا کی من باید اینجا باشم ؟
 آقاوشه - تا وقتی که آنها از آسیاب بیفته !



رفتن به محل کارش از خانه بیرون آمد. وقتی به ایستگاه اتوبوس رسید، دید طول صف از اینجاست تا آنجا! و یک بازرگانی شرکت زائد هم کنار صف ایستاده که نگذازد کسی خارج از نوبت سوار شود. در همین وقت یک اتوبوس پر از مسافر از راه رسید و با اینکه جای اضافی نداشت، علی آقا پرید بالا و در جلوی چشم بازرگانی با یک دنیا فیس و افاده یک نفر را بلند کرد و خودش جای او نشست. عجب اینکه با همه سخت گیری که آن روز حکمفرما بود، نه بازرگانی حرفی زد و نه مسافرها اعتراض کردند. آیا میتوانید بگوئید چرا؟

دکتر موله

جواب در شماره آینده



«هی! هی! وطنی یکدیگر را به هیپی گری قبول ندارند» هیپی اولی به دومی - بیچاره، به تو هم میگویند، من موهای سرم قد تمام هیگل تو شیش داره!

افقی: ۱- چپق همراه با موسیقی - گاهی اوقات چوب توش میروند - **۲-** جاعل خروس ها - دوغ سفید! - همه دارند که میکنند - **۳-** مادر عامیانه - اینهم رفیق ندیده است - «شبهه» اش چند وقت پیش پیدا شده بود - **۴-** عدد دهاتی - کراوات افقی - میخواست دو بیاد ولی کلاه پاشد - گوشش به هیچکس بدهکار نیست - از حال پیاده هیچ خبر ندارد - **۶-** زبان از بیخ عرب - حالا که دیود، عیبی ندارد - **۷-** مشغول روایت کردن است - محل کوبیدن آب! - **۸-** بفل دست عروس خانم - با همه باریکی، گاهی توی اینهم میروند - **۹-** دشمن خونی خیر - از سهمیه داران است! - سراغش را از سیب زمینی نگیرید - **۱۰-** مواظب باشید که خطر داده! - از وسائل زیبایی فنانیک! - برعکس این است ولی آن نیست! - **۱۱-** چند تایوم - بدن هزار کیلوئی! - کارد دشمن خونی این است! - **۱۲-** هر دو پا توش؟! - آرزوی هر دختر و پسر دین تباتی نخورده!

عمودی: ۱- چهل نفرشان برای یک مویز صفا می کنند! - **۲-** ویلای پرندگان - دل عوضی - یکی از دوستان عجب - **۳-** ای بره، بره، بره - بازاری بی فایده دم راوی را گرفتند و انداختند بیرون! - **۴-** اینهم مشغول ندادن است - کمربند گردن! - خودمانیم - **۵-** از خسیس سراغش را نگیرید - غذای مجردها! - **۶-** روی پاکت می نویسند - وایستا! - **۷-** هر دین بی خاصیت است! - هر چه مینی تر بهتر! - **۸-** برای دیدن نش اول باید یک چاه پیدا کرد! - مینی کوه! - **۹-** حشره ای در تاتر! - شغل دم در! - لباس پشمی مرغ! - از بس قوت داشت متلاشی شد! - هووی دنباله داد! - تخت خواب نی نی کوچولو! - **۱۰-** نوعی اسب - چند سر شکسته - آقا بالا سر مرغوس! - **۱۲-** پدال گاز شیمیایی! - رفیق وافور! - خیار چمبر!

حل جدول شماره ۴۰

افقی: ۱- باسن - **۲-** لنگر - **۳-** گاریچی - **۴-** زبرک - **۵-** بلک - **۶-** نسیم - **۷-** لق - **۸-** لات - **۹-** تنگ - **۱۰-** هراز - **۱۱-** اکرم - **۱۲-** زیپ - **۱۳-** آجر - **۱۴-** نغ - **۱۵-** قرض - **۱۶-** شر - **۱۷-** لوات - **۱۸-** سر - **۱۹-** دو چرخه - **۲۰-** لوس - **۲۱-** ساعت

اسامی برندگان جدول شماره ۴۰

۱- تهران: آقای مراد قدس (برنده یکسال اشتراک توفیق ماهانه) - **۲-** اصفهان: خانم بهجت رضوی (برنده شش ماه اشتراک توفیق ماهانه) - **۳-** تهران: آقای علیرضا احمدی (برنده یکسری سالنامه توفیق) - **۴-** قزوین: خانم مهری شاهرخی (برنده یکسری کتاب توفیق) - **۵-** تهران: آقای امیر حسن توفیقی (برنده یک جلد کتاب توفیق) - **۶-** تبریز: آقای امیر عطاالله - **۷-** تهران: خانم پروین منطقی - **۸-** همدان: آقای جلال کاظم پور - **۹-** تهران: خانم شهربانو همتیان - **۱۰-** نیشابور: آقای جلال اکبری (هر یک برنده یک سالنامه توفیق) که جایزه شان از ماه آینده ارسال میشود. عین این جوائز بکسانیکه حل صحیح این جدول را بفرستند داده خواهد شد. فقط کسانی در قرعه کشی شرکت داده خواهند شد که نام و آدرس خود و شماره جدول را در روی پاکت و لوی نامه نوشته باشند. اسامی برندگان این جدول و حل آن پنج شماره بعد اعلام میشود.



دوربین صاحب فرزند میشود - جوانان

بدون شرح!!

مار!

حسن - چته بابا، چرا ناراحتی؟
رضا - به مار دیدم چوب را برداشتم
بکشمش... ولی بعد فهمیدم مار نیست
به تکه چوبه...
- خوب، پس چرا داری میلرزی؟
- آخه چوبی که برداشتم «مار»
رو بکشم، مار بود!

کشف آمریکا!

آموزگار از پسر بچه ۱۰ ساله ای خواست که انشائی درباره کشور آمریکا بنویسد. پسر بچه نوشت:
«د آمریکا آنقدر بزرگ است که برای کریستف کلمب غیر ممکن بود آنجا را کشف نکند!»

آمادگی

استاد بدانشجویان - آقایان! سوالات امتحانی شما حاضر و توی چاپخونه... شما میتونین سه روزه خودتونو برای امتحان آماده کنین؟ یک دانشجویان ته کلاس - آقا اگه بدوینم چاپخونه کجاست، به روزه هم میتونیم!



عموسام

موآن رندم که نام بی عموسام
نگردم دوست با خلق ویتنام
برزم بپ های گنده گنده
به روی کله شان از صبح تا شام
«آق محمود»

بیداد زمستان

ز دست برف و بوران، وای بر من
ز بیداد زمستان وای بر من
شده ساق سفید دلبران، باز
میان چکمه پنهان، وای بر من
«دوبدل غلغلی»

فریاد

ز دست بنز و تاکسی هردو فریاد
که هر که این نباشد، آن کتم یاد
پیاده میروم تا «بنده منزل»
ز قید هردو تا شان هستم آزاد
«م. رباعی»



پلمس اولی به دومی - گاز اشک آورمون تموم شده، میخوای براش روضه بخونیم!



شاخه

مردها آنقدر شلخته و تنبل تشریف دارند که اگر بخاطر پزدادن جلوی زنها نبود هرگز يك اطو نم به شلوار خود نمیزدند!

خواستگاری

خدا رحم کرده که دخترها بخواستگاری پسرها نمیروند و الا این موجود از خود راضی چنان ناز و ادا بخرچمیداد که خواستگار را از شکر خوردن پشیمان میکرد!

امتیاز

در امتیاز زنها بر مردها همین پس که مردها در جنگه شرکت میکنند و آدمهای سالم را زخمی میکنند، ولی زنها در بیمارستانها زخم همان زخمی ها را می بندند و از سرگ آنها جلو گیری میکنند.

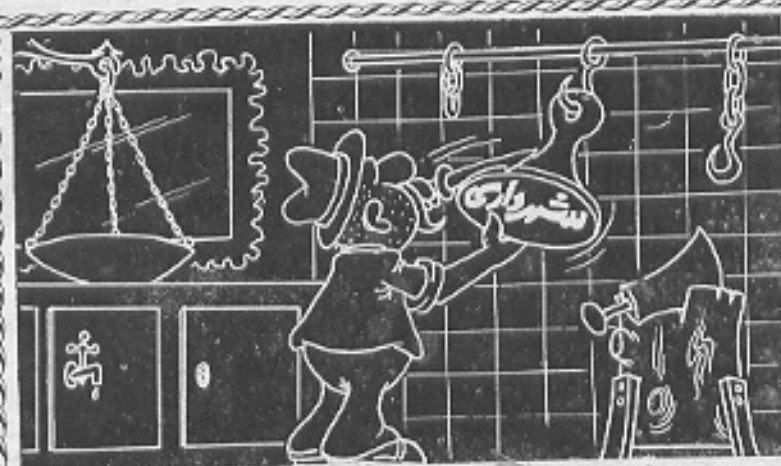
حواس پرتی مردها

بیشتر جیب بری ها در موقع دیدن زن آقایان اتفاق می افتد. چون در این لحظه آقایان آنچنان غرق در چشم چرانی هستند که اگر تئبانم از پایشان بکشد خبردار نمیشوند. (ماده مازل ییوه)

شوهر من!

شوهرم نگذاشته، از بهرمن، هوش و حواس بسکه باشد حقه باز و لاقلا و ناسپاس روز و شب ایراد میگیرد ز سر تا پای من گرچه میباشد خودش، زشت و قناس و کله طاس در پی کلچر گمان، جنب سر و گوشش مدام با منار اصفهان، بوده است و گوی همکلاس! بسکه دنبال قمار و میگاری میروید

کرده من را بینوا و کرده خود را آس و پاس هیکلش چون بنر زائد، هست اوراق و خراب کله اش باشد تپی از مغز و جیب از اسکناس! تا ببیند دختر همایه را با چشم هیز غالباً جایش بود یا روی بالکن یا تراس درس پوئیک و سیاست را بود! او فوت آب هست زبزو، وعده اش تو زرد! و حرفش بی اساس شاه با افیون توی «پستو!» شود سرگرم فور شاه! با کلفت توی معطبخ بود مشغول لاس الغرض بر جسم و جانم میزد پيوسته نیش آنچنان نیشی که صد رحمت به نیش مار و ساس



«شهریار گفت: گوشت قصایی ها باید با مهرشهرداری عرضه شود» - جراید

(فرستنده سوز، رحیم معینی)

بدون شرح!



کیف سنگین

نگاه به کیف سنگین و پراز کتاب دختر خانمی که بمدرسه میروید نکند، اگر محتویات کیف را بررسی کنید خواهید دید دوسوم کتابها، کتابهای غیر درسی و رمانهای سددرد عشقی است!

زدن

خانمها علی الاصول عادت به زدن دارند حالا یا حرف می زنند یا داد می زنند... و یا شوهر بیچاره را (1)

مد دمده

خانمها تلاش میکنند که مد را دمده کنند و از دست مد راحت شوند چون هر لباس آخرین مدی را میپوشند می بینند عده ای از هم جنسانشان قبل از آنها آن مد را پوشیده اند!

بدترین مصیبت

بدترین مصیبت برای زن این است که برای رفتن به مهمانی بهترین لباس را بپوشد و بهترین آرایش را بکند، ولی موقع حرکت شوهرش او را مجبور کند که چادر سرش کند به مهمانی برود! (مجله مولا)

الله گفتی؟

۱- اکه گفتی در سالن سینما اگر زنبوری روی سینۀ يك دختر خانم بنشیند کجایش را نیش میزند؟
۲- اکه گفتی مسافران اتوبوس های شرکت زائد به پارکابی بیشتر علاقه دارند یا به راننده؟
جواب در همین زیر:

۱- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪

۱- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۲- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۳- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۴- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۵- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۶- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۷- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۸- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۹- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪
۱۰- ۱۰۰٪ - ۱۰۰٪

قیافه های عجیبی

□ قیافه جوانی که با هزار زور سوار اتوبوس شده و يك صندلی خالی برای نشستن پیدا کرده، ولی ناگیان متوجه می شود که پیرزنی با غضب به او نگاه می کند که یعنی: ... یا لا پاشو من بشنم!
□ قیافه معلمی که گچ را از دانش آموزی که مسئله ای آسان را نتوانسته حل کند می گیرد، ولی چند دقیقه بعد می فهمد که خودش هم مسئله را غلط حل کرده است!



● کارمند جلببری می گفت: من می توانم سالها مردم يك شهر را هر نحوی که بخواهم اذیت کنم مشروط بر اینکه رئیس يك اداره بشم!

● «جان لود» بیتل معروف قادر است يك ماه با همسرش در رختخواب نالد و بیرون نیاید، مشروط بر اینکه ریغنی که پیدا نیم و عیدانید نخورده شد!

● ... ومن هم حاضرم تا اید رختخواب بمانم و هیچوقت از آن رون نیایم، مشروط بر اینکه از همان فن فوق الذکر خورده باشم!



به کس با سه چیز همگام است:
★ مینی ژوپ با: راز!
★ ماشین با: سازه
★ ویگن با: جاز
ی - رضائی
به کس به سه چیز متغاد است:
★ رقاصه به: قر
★ هنرمند به: هر
★ پر حرف به: ور
ح - ملاچیان
به کس به سه چیز علاقه دارد:
★ کچول به: کلاه
★ نور چشمی به: مقام دلخواه
★ زن به: شوهر سر راه



«چه جواد به»

و نه برای کچه

دېدم سحر گدای
کنج کوچی نشسته
پاهاش په خورده شل بود
دستاشو هی کج میکرد
می گفت غمین و نالون
کورم و پا ندارم
شب تا سحر مینالم
هر چی دارن همینجا
بدین براه خدا
یهو یکی جلو رفت
ریخت رو آتشش نفت
آورد اونو بپوش
یواشی گفت تو گوش
شما هارو میگین
گداهاه گفت ابوالقرص!
چشم کورشو وا کرد
پاهاش درست و صاف شد
ریخت تو جیبش پولاشو
بلن شدو د - درو!



باد، چون برای اینکه
دردرس حساب به پسرش
کمک کرده باشد خودش
را عوض معلم جا زد و
گفت:
شخصی سه توپ پارچه
که هر توپ آن ۱۰ متر بود
از فرار متری ۴۰۰ ریال از یک
بواز خرید.
حالا شما پیدا کنید...!
پسر بادم چون که دید
پدرش شک کرده و حرف
نمیزند، پرسید:
- پیدا کنیم چی چی رو
... حتما قیمت پارچه رو؟
- نه.
- مقدار پارچه رو؟
- نه.
- پس چی چی رو
پیدا کنیم؟
- خود بزاز یا!
«لیو توری»

لوازم آرایش کاری دیوا



اولی - ماشالله پری خانم روز بروز جوانتر و خوشگلتر میشه!
دومی - بگو ماشالله به «لوازم آرایش کاری دیوا»
نه پری خانم روز بروز جوانتر و خوشگلتر میکنه!

نمایشنامه زمستانی در یک پرده گلداز! علت ناراحتی

بازیگران: آقا مرتضی و چند نفر از رفقای
صحنه: یک اتاق شش در چهار
ساعت شش بعد از ظهر است. با اینکه هوا تاریک است، معبدا هنوز
بق منازل قطع نشده. باران بدست میبارد.
مرتضی خان اخمهایش توی هم است. از شدت ناراحتی با کسی
حرف نمیزند. فقط گهگاه نگاهی به تماشاچیان می اندازد و زاغ سیاه
نی زوپ پوشی را که در دریف جلو نشسته چوبچیزند.
دوستان مرتضی خان وارد صحنه میشوند:
مرتضی - مرتضی جون، چیه دمگی؟
مرتضی خان - چیزی نیست... به خورده ناراحتیم.
مرتضی - حتما با زنت دعوا کردی؟
مرتضی خان - نه... همینطوری ناراحتیم.
مرتضی - آهان... فهمیدم چون مادر زنت او آمده خونه تون مهمونی ناراحتی!
مرتضی خان - نه نوکرتم، این ناراحتیم ربطی به اون نداره.
مرتضی - فهمیدم، حتما طلبکارا موقع گرفتن حقوق مچون گرفتن؟
مرتضی خان - نه قربونت برم... طلبکارا غلط میکنن مچون بگین،
که ارف پدرشو از من طلبکارن؟
مرتضی - فهمیدم ناراحتی از چیه، حتما زنت واسه شام با گوشت
نچید کتلت درست کرده!
مرتضی خان - کاشکی ناراحتیم از این بود!
مرتضی - پیداش کردم... حتما قسط بانکی که از آن وام گرفته ای عقب افتاده؟!
مرتضی خان - آهان، نه عمرم، نه عزیزم... ناراحتیم از این نیست.
مرتضی - بابا تو که مارو خطه کردی.. بگو پس ناراحتی از چیه؟
مرتضی خان - روراس بگم ناراحتیم از اینکه که مایو و قاپق ندارم!
مرتضی - مرتضی جون، قربونت، مثل استادای دانشگاه حرف نزن،
به جوری بگو ارزش سردیاریم!
مرتضی خان - با این بارونی که داره میاد، آخه چطور ناراحت
نباشم! من مادر مرده! که نه مایو دارم نه قاپق، آخه چقدری
فردا صب از تو خیا بونا خودمو به اداره برسونیم؟! پرده می افتد.
«ملاپوس»



تافی مینو



- به نامزدت «مینو» چقدر علاقه داری؟
- باندازه «تافی مینو»! برای اینکه «تافی مینو» با کوره ساخته می شود.

دو روز قبل، در راهی درون چاله افتادم
عیان آب و گل مانند یک تاپاله افتادم
شکسته دست و پا بردند، نزد دکترم، آنجا
به روی تخت، با درد و فغان و ناله افتادم
به فکر چاله ها و درد دست و پای خود بودم
که یاد شهرتار و وعده هر ساله افتادم
که فرمودند، تهران میشود آباد، سرتاسر
به خنده، با دهان گنده چون سازه افتادم
به دل من آرزوی مرگ خود کردم ولی هاتف
ندائی داد: «کزو حشت چو یک بر ناله افتادم»
- «سرو کارت بود با شهرتاری بعد مردن هم»
ز روی تخت گشتم چیم و یاد خاله افتادم
به راه خاله خاله دوباره بر زمین خوردم
به لطف شهرتاری باز هم در چاله افتادم

تعبیر خواب آدم ناشناس!

جوانی هستم با زرده
ساله. خواب دیدم با شخصی
ملاقات کرده ام که کاملاً
برایم ناآشناست و با تعجب
دارم نگاهش میکنم. لطفاً
این خواب را برایم تعبیر
کنید. «مصلح دبستان»

تعبیر: محصل عزیز، شما
در آینده نزدیک «معلمی»
را که برای درس دادن به
کلاس تان میاید می بینید!

خواب مینی ژوپ

خواب دیدم در جای
با صفائی هستم، پر از
مینی ژوپ پوش! آنهم
چه مینی ژوپی که بچشم
نمی آید! تعبیرش چیست؟
«عاشق مینی ژوپ»

تعبیر: بزودی همذات تان
بیکى از دانشکده ها می افتد
و چند لحظه ای زیر پله ها
توقف می کنید!

خواب پویشان

عصه زیادی برای
کا کا فامه داده اند و عهد
شان از رو دست هم نگاه
کرده اند و یکجور خواب
دیده اند. باین شرح که:
پریشب در خواب دیدم
کشورهای بزرگ
پایشان را از خاورمیانه
عربی بیرون کشیده اند و
بجنگ ویرانگری خاتمه
داده اند! لطفاً تعبیرش را
بفرمائید.

تعبیر: با اطلاع این
عده و بقیه کسانیکه بعداً
میخواهند این موضوع را
خواب ببینند! میرسانیم که
این خواب غیر واقعی است
و در عالم واقع تعبیر ندارد
ضمناً شبها قبل از خواب
اخبار، آنچنانی جراید
نخوانند که خدای تکرده
خواب پریشان (!) ببینند!

آب مفت!

الان چند ماه است
آب منزل ما را قطع کرده اند
با اینحال پریشب خواب
دیدم که یک عالمه آب توی
منزل داریم! تعبیرش را
بفرمائید. «جنوب شهری»
تعبیر: چند روز دیگر
سیلاب خیابانها می آید
مئولان منبانی!
«برک چغندر»



معلم - بهترین چای جهان از کجا بدست میاد؟
شاگرد - از کارخانه «چای جهان».



مهرنگلو، با زرده تخم مرغ در تقویت موها عاجز میکنند!



اولی - تو «اورسلا اندرس» رو بیشتر دوست داری یا
«جولی اندروس» رو؟
دومی - هیچکدوم! قریون «نمک کبک اندروس» برم
که از هر دوشون بهتر حال آدمو جا میآره!
آندروس کار کبک را منظم و هضم غذا را آسان میکند.
آندروس! به شما کمک میکند که سالمتر و شادابتر زندگی کنید.

«نمک آندروس» فقط ۳ ریال

موافقین خطوط کمر بندی

تحقیقات جراید نشان میدهد که در تهران دودسته از افراد
با خطوط کمر بندی موافق و یکدسته مخالف اند.
موافقین خطوط کمر بندی دسته مشخصی نیستند، ولی
مخالفین آن بطوریکه روزنامه ها نوشته بودند «جماعت
اتوبوس سوار» میباشد.
ملاحظه میکنید که جو «جماعت اتوبوس سوار»، بقیه ده
با خطوط کمر بندی موافقت و از آنجا که موافقین «دودسته»
هستند، مخالفین چاره ای ندارند که با وضع موجود بسوزند
و بسازند... چون زعمای شرکت زائد خیلی بهتر از بنده و
شما میدانند که در چه جاهائی باید از ترشپور «حق با اکثریت
است» کجاست استفاده را کرد! حنی اگهی تعداد اکثریت نصف
تعداد اقلیت هم نباشد!!
«لوده»

شرکت زائد باصطلاح خودش طولانی ترین خط اتوبوسرانی را دایر کرد. این خط از ونک به بازار می آید و از مسافر ۶ تا بلیط دوقرانی هم می گیرد ... یعنی چند برابر سابق!

یادمان است که وقتی شرکت زائد میخواست بلیطهای دوقرانی را به قران بکند، سر و صدای مردم بلند شد و جلویش را گرفتند و نگذاشتند قران شود. حالا که بجای دوقران عملاً از چهار قران هم بیشتر می گیرند مردم چرا چیزی نمی گویند؟

... تکند ریغن نباتی روز بروز بیشتر کسار خودش را زده و مردم علاوه بر بیهالی حتی دیگر متوجه حقه و کلاه هم نمیشوند ...

عاشق تریاکی!

ظربان تو کف درشت و بی غل و غشی
با عاشق خویش، همدم و هم نشی
بگور شوی چوننده از نشئه خود
زانا تو اگر چرم دو «بشی» بکشی!

فرق مهمی که بین گوشت یخ زده و گوشت معمولی وجود دارد این است که گوشت معمولی، حداکثر یک ساعت روی آتش میپزد، در صورتیکه گوشت یخ زده فقط باید دو ساعت روی آتش بماند تا یخهایش آب شود ... حالا پختنش سرش را بخور! «خپار چمبر»

بیکاری بعد از بیکاری
- ده دوازده سال بیکاری
حالا هم که یکجا مشغول شدیم
باز صبح تا شوم «بیکار»
نمیشیم
- نکته «مدیر کل» شده
باشی؟
- نه، مهندس مشاور
شدم!



در جوجه کبابی حاتم

مشری - این نگر به های اینجا چرا اینقدر لاغرهن؟
گارسوند برای اینکه بسکی «جوجه کباب» های ما خوشتر است مردم تا ذره آخرشو میخورن و حتی استخوانهاش هم به گریه ها نمیره! ..
«رستوران حاتم»: تهران - جاده پهلوی - تلفن: ۸۹۳۲۸۱۰



از خود کاملاً مطمئن باشید قدم از حلقه اطمینان کلگیت بیرون نذارید

هنگام برخورد با مردم داشتن نفس خوشبو و هلالیم بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد. مسواک کردن مرتب باخمیر دندان کلگیت باکاردل* بوی بد دهان را رفع و با فساد دندان مبارزه میکند.



* باکاردل کف قوی و مخصوص ایجاد میکند که زوایای دندان، حتی منافذی که در دسترس مسواک نیست نفوذ میکند و ذرات غذا و میکروبها را که باعث بوی بد دهان است از میان میبرد.



میلرزد «خان قارده اش خفغالی»

آن بقچه تو که در قفا میلرزد
چون عسکره قطب نما میلرزد
لرزیدن آن بغلت سرما نیست
در سردی و گرمی هوا میلرزد

صدر اعظم

صدر اعظم ملک جم سخن ساز کند
یا نفاق و وعید و وعده اعجاز کند
پیشی به لب و عصا بگیرد در کف
از خویش، بی رضایت ابراز کند

دلخواهی

هر چند که بدخواه منی، دلخواهی
زیبائی و دلربائی و چون ماهی
ای ماه، اگر به ماه دستم چسبد
در کشور وصل نیز نیابم راهی



«وضع راهها بوسیله تلفن به اطلاع مسافران رسانده میشود» - جراید وزیر میرا - آنچه برین، خون تون پای خود تونه!



«هویدا گفت: خستگی من در سفر به شهرستانها از بین میرود» - جراید - روم صحرا... من خسته دهم «وعده»... دسته دسته!

این و اون

دشمن کلیه و کبد تا حال

بود ریغن نباتی و اکنون

آمده گوشت منجمد که بود

ضرر خوردنش فرو نر از اون

«نی نی کوچولو»

جایزه!

روایت عمومی شهرتاری تهران به ده فقر از کتابی که بتواند پول آگهی هائی را که شهرتاری در چند ماه اخیر در مورد «بقایای عوارض سطح شهر» به جراید داده دقیقاً حساب کرده و پولی را که شهرتاری بابت همین عوارض از مردم گرفته از مبلغ آگهی ها کسر نمایند و صورت ریز قضیه را ارسال دارند بقید قرعه جوایزی میدهد!

جوایز برندگان عبارت است از: یک خودساز از عوارض سطح شهر! و چاپ عکس برنده در صفحه اول روزنامه ها بخرج شهرتاری!

پیشنهاد در پیشنهاد!

مهندس مشاور طراح جامع تهران هفته گذشته پیشنهاد داد که برای ساکنان دروازه غار یک شهر جدید ساخته شود و مهندس غیر مشاور توفیق نیسز پس از مطالعه پیشنهاد آقای مهندس مشاور، بلافاصله پیشنهاد داد که قبل از ساختن شهر جدید برای ساکنان دروازه غار یک شهرداری جدید ساخته شود زیرا آن شهرداری خودش با اخذ عوارض بخارج ساختن شهر جدید را تأمین خواهد کرد حالا از کجا عوارض بگیرد معلوم نیست.



«شیشمین سال!»

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکی نبود. به عده بندهای بیکار خدا از همه رقم دور هم نشسته بودن، حوصله شون از بیکاری سررفت. یکی شون گفت چیکار کنیم؟

اون یکی که اسمش «بادمجون» بود گفت من امروز شستم خبردار شده که صدراعظم عسائی شیشم ماه نخست وزیر شده و حالا چون امشب شب شیشمین سال سدارتفه بیاین هر کدوم باین مناسبت به کاری برایش بکنیم «اوس عباس» گفت من امشب به افتخار شیشمین سال نخست وزیری «آقا» توی «کبابخونه» بجای کباب، شیش بر «شیشلیک» میخورم! «آمیرزا» گفت، من چون «آقا» حقوق مار و شیشه از تو من کرده به نیت شو نروده از تو من شدن حقوق مون شیشه از تو شیشصد و شصت و شیش تا صبح است احسنت واسدش میفرستم!

«عامورضا» گفت من ا که شیشصد و نیک حواسم رو جمع کنم با «طاس» برایش به «جفت شیش» میارم!

هاجر خانوم تربیت گفت بیاین برایش «شب شیش» بگیریم! «شوکت الملوک خانوم» گفت و برایش «شیش انداز» درست کنیم! «ژیکولوه» گفت: بافتخار شیشمین «انیورسر!» «دپرایم مینیستری» ش! صفحه «شیش کباب» رو بذاریم و «چیک توجیک» برقصیم!

تربیا که گفت: من بافتخار شیشمین سال نخست وزیری امیر عسائی «شیش نخود» تربیا که میکشم به امید روزی که این شیش نخود «شهمیه» بشه «شیش لول»!

آب و پاشه گفت: برای شرکت در این جشن تنها کاری که من میتونم بکنم اینه که با «شش» ام شیش تا نفس عمیق بکشم!

و «رئیس شرکت بی گوشت» که جنش از همه بیشتر خورده شیشه داشت گفت: و منم برای شرکت در این جشن، به روز به همه مردم بجای «گوشت منجمد»، «گوشت شیش» میدم...

... که «کاکا توفیق» شیشکی قایمی برایش بست... و «مشدی ملت» (چون ریغن نباتی خورده بود!) فقط تونست برایش شست اش رو بلند کنه! «خاله سوس»



شیر با ستوریزه آبکی شده است - سلام بر حسین (ع)، لعنت بر یزید!



«فرستاده سوژه: کباب فروش» ک دلدان موشه دایا، کرم خورده! بدون شرح

پدا فند

— پدر من با اجازه امیرم دانشگاه فند.

— میری اسم تو بنویسی؟

— نه، میرم معنی «پدا فند» را

سم چیه؟ «شد شریه»

زبان حال محتمل نخاله

«ابوطیاره»

منم که توی مدرسه، زیر دیر میخ میذارم میخ آله دستم نرسه، رو صندلی میخ میذارم روی زیون بچه ها، فلفل و زرنیخ میذارم

□ □ □

منم که توی ول میدم، روزی به شیشه میزنم میزها و صندلی هارو، با ضرب تیشه میزنم نه یکنوازه نه ده ده ده، بلکه همیشه میزنم

□ □ □

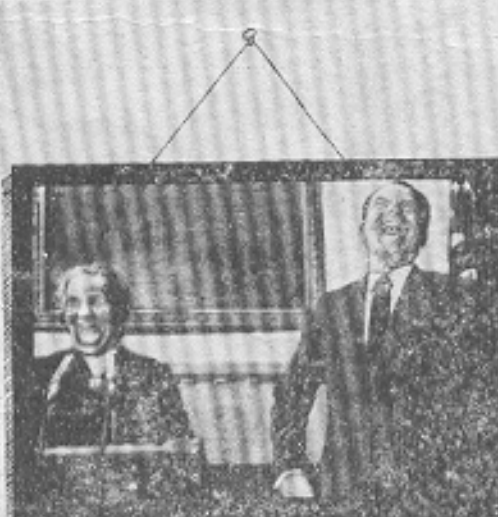
توی حیاط مدرسه، هی شیشکی در میزنم تو استواک آب میروم، شلو از ارو تره میزنم هر کی بین دس بسز نه چرخشو پنجر میزنم

□ □ □

ساعت چار که شد میرم، دختر ارو دپد میزنم سراغ لسترن میروم، سری به قاهید میزنم بعضی شبام با بچه ها، سری به چشمید میزنم

□ □ □

وقتی که امتحان میشه، جای منه اون عقبا «اماس گاماس نت میزنم، یواشکی و در خطا تا که با این دوزو کلک، به سال دیگه برم بالا



در نمایشگاه نقاشی بین المللی

اولی بدومی - آله گفتی کی یکی میخنه!



«میا فارو هنرپیشه هولیوود گفت :
این مانیتیم که لخت میشویم - جرارد
میا فارو (همان اشاره به کارگردان تهیه کننده):
- این مانیتیم که لخت میشویم... اینها هستند که ما را
لخت میکنند!»

ارتقاء معلمان

طبق طرح جدیدی که برای ارتقاء معلمان به
کمیسیون استخدام داده شده هر معلمی که سه هزار
ساعت تدریس کند به گروه بالاتر میرود.
البته اطلاع دارید که منظور از گروه بالاتر
گروهی است که اعضای آن از فرط کار، دیدچشمشان
کم شده و از عینک استفاده میکنند!
بکوقت خیال نکنید در گروه بالاتر نانو حلوا
قسمت میکنند؟... (شکر شکن)

سکون نگیر :
جان من هی بیجیت ایراد از این و اون نگیر
عیب ، از کشتک و زنبیر و سنگک و تافتون نگیر
هی نگیر کارا خرابه ، این بده ، اونجا کچه
اینهمه ایراد ، از امفالت و آب و نون نگیر
صحبت از نسائی نکن ، از شرکت زانگنه
گوشت و موشو ول کن ، عیب از فلان امیون نگیر
راه بنده ؟ شرکت زانگنه آتو بوساش کمه
خوب برو پای پیاده ، لباتو وشگون نگیر
میوه تو میدون گرونه ؟ خوب برو پای درخت
از صاحب باغش بخر ، از کاسب میدون نگیر
جاده ناصافه ؟ بن چه ، یا به تو چه جان من
قر نزن ، اخماتو واکن ، شستو دندون نگیر
کاشدات دیر میرسه ؟ باشه بزم ، خونسرد باش
کار بست و تیغرافه ، عیب از رندون نگیر
صبر کن جانا مگر هفت ماهه دیسآ آمدی ؟
کارها خوب میشه ، اینجور چهره محزون نگیر
هی نشین اینجسا و اونجا از گرونی دم بزن
بیجیت ایراد و عیب از هجری قانون نگیر



خست و زپیر وارد ششمن سال مبادات خود شد
سائلی به مبادات خانوم : (با آهنگ معروف)
تا من ترا دارم ، دیگر چه غم دارم ؟
و تا تو شدی یارم ، دیگر چه کم دارم ؟

خودکشی در هتل ها

در سمینار مدیریت مهمانخانه های کشور گفته شد که:
خودکشی در هتل ها مدام روز شده است .
ما ضمن ابراز خوشحالی از این حقیقت سئونی
نارویون ، تقاضا میکنیم در جلسات بعدی سمینار، زبور
لکنه نیز روشن شود که در هتل ها «خودکشی ها» بیشتر
چند طریق صورت میگیرد ؟
... از طریق خوردن غذای هتل ها یا از طریق دیدن
ورث حساب ؟ ... « پاسنایی کار »

معاینه دقیق!

- راسته که میگن
دکترها عریضهای بیچاره
را «معاینه» نمیکن بلکه
«مشاهده» میکنن ؟
سواله مریضها را
نمیدونم ... ولی حق
و بیژیت را بدقت «معاینه»
میکنن که خدای نکرده
بکوقت کم و کسر نباشه !
قرضه اقساطی!

مقاله خیر مربوط
به انتشار اوراق قرضه
«اقساطی» ما را به یاد استان
مردی انداخت که بخواست
از یکی بخواه تومان قرض
کنندولی طرف شروع کرد
به قسم خوردن که وضع
من خیالی خرابست و حالا
که پیش تو هستم فقط
بیست تومان پول دارم تا
آخر برج !
مرد فکری کرد و
گفت : اشکالی ندارد
بیست تومان را بده من
تو من «طلب» من ، آخر
برج میام از ات میکنم
اگر هم داشتی «قساطی»
بهم بده !

«جاویش سناتور آمریکایی گفت : فروش اسلحه
اوضاع خاورمیانه را بهتر نخواهد کرد» - جرارد
قضیه دستمال قیصریه ! (داوود لعل خانی)
گفت جاویش : در سخنرانی کز فروش سلاح آتشبار
وضع خاورمیانه به نشود بلکه پیچیده تر شود سدبار
داد خیکسون جواب پرسناتور که حساب غلط بود ، سرکار !
فکر خاورمیانه را ول کن در تقلا لیره باش و دلار
دستمالی برای ما کافیست
به جهنم که سوخت ، هر بازار



« هویدا گفت : اهالی جنوب حاضر نبودند
نیازمندیهای خود را بازگو کنند و ما به اصرار
از آنان می پرسیدیم که چه چیز میخواهند - جرارد
کا کا - چرا نیازمندیها تو نو نمیکن ؟
اهالی جنوب - برو بابا ، میخوان مارو دست بندازن
و الا خودشون بهتر از ما میدونن ما چی میخوایم !



شماره بیستم ماه مجله توفیق ماهانه
با خوشمزه ترین اشعار ، شیرین ترین لطیفه ها ، جالب ترین
رقص ها ، با دوغکی برجسته از آذر حکمت شعاری و «پوری»
« باضماع یک عینک مجانی » مخصوص دیدن عکسهای سه بعدی

«هویدا وارد ششمین سال نخست وزیری شد»

— آقا امیرعباس، نمکدون... حب نبات و مغز بادوم! — آقا امیرعباس به فال من اعتقاد نداره؛ اعتقاد به حرف دیگر و نداره! — آقا امیرعباس به چشم شوخه، به دل گرمه، زبون چرب و نرمی داره — آقا امیرعباس قدش کوتاهه، آوازش بلنده! — ماشالا، ماشالا زیر هفت پرده زری، روی یه صندلی نشستی، از چشات بدی دیدی که از صندلیت ندیدی.

آقا امیرعباس، دستتوبده ببینم!... فالت فاله، ششمین سال صدارت امساله — سفرهت رنگینه، گوشات سنگین، دوست خوشحاله، دشمن غمگین، میوه‌ای نداری با «چاپخونه رنگین». (توضیح اونکه توفیق تو چاپخونه رنگین چاپ میشه!) — پنج ساله از یه چیز به خوشحالی، میگی از ش خوش نیستی، ولی ته دلت بر اش غنچ میزنه، بادست پس میزنی، با پا پیش میکشی — «لاقه داری حالا اگه شیره بود: شیره، نبود: ماست، نبود: توتون میمالی! — چند نفر منتظرن که آش پخت یا تو بخورن ولی تو امیدواری آش پخت پای او نه که هیچی حلوا شو نو هم بخوری — چند سال دیگه هم صدارت میکنی اما انگار که نکردی.

اما از ته دل نمیگی، اینو هم هیشکی نمیدونه جز خودم و خودت — تا بخوای دست و دلبازی، ولی از کیسه خلیفه می بخشی — ۲۱۸ نفر دعاگو واسه خودت درست کردی، یه نوئی تو سفره شون گذاشتی که هرچی بخورن تموم نمیشه، میگو: جو نمون بره، سرمون بره، ترک تو «آقا» رو نمیکنیم، چونم واسدت بگه... آقا کوچول قلقلی — هیکل گرد و قمبلی — کبک میخونه قوقولی... دستتوبکش بصورتت بگو یا مرتضی علی.

